ایران شناسی

ویژهٔ پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی

دورهٔ جدید

سال پانزدهم، شمارهٔ ۱ بهار ۱۳۸۲ (۲۰۰۳ م.)

جلال متینی

رضاخان سردار سپه و نجات خوزستان
(۱۳۰۳/۱۹۲۴-۱۹۲۵)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

هر ملتی که از تاریخ گذشتهٔ خود آگاهی نداشته باشد،
ناگزیر اشتباهات گذشته را تکرار خواهد کرد.

جواهر لعل نهرو

مقدمه

اطلاع ما از تاریخ و سرگذشت وطنمان بسیار اندک است و این خود عیب بزرگی ست. مقصودم گذشته های بسیار دور مانند زمان آمدن آریاییان به فلات ایران، دوران هخامنشیان، ساسانیان، حملهٔ عرب به ایران و جز آن نیست، ما حتی به ندرت از سرفصلهای تاریخ دو سه قرن اخیر ایران آگاهیم. منظورم مردم درس نخوانده یا افراد کم سواد هم نیست، مقصودم عدهٔ قابل توجهی از هموطنان درس خوانده و فارغ التحصیل دانشگاههای معتبر است که برخی از آنان در رشتهٔ تخصصی خود از نامدارانند، ولی متأسفانه از وطن خود و گذشتهٔ آن تقریباً چیزی نمی دانند، و بدین جهت همیشه این امکان وجود

دارد که سیاستهای ذی نفع در منطقه از وجود چنین افراد تحصیل کرده ای، چنان که چند بار کرده اند، باز هم سوء استفاده کنند. به علاوه عموماً ما مردمی هستیم که کفهٔ احساساتمان بر کفهٔ خردمان می چربد، و این نیز البته نقص کوچکی نیست. از سوی دیگر این استعداد هم در ما بسیار قوی ست که هر شایعه ای را که می شنویم، بی آن که دربارهٔ صحت و سقم آن تحقیق کنیم بی درنگ آن را می پذیریم و با شدّت و حدّت به تبلیغ آن می پردازیم. این موضوع را نیز ناگفته نگذارم که حافظهٔ تاریخی ما هم ضعیف است. به آنچه عرض کردم این مطلب را نیز بیفزایم که گروهی از ما درس خواندگان، در پنجاه شصت سال گذشته «بت پرست» شده ایم، در حالی که ایرانیان هر عیبی داشته اند — برخلاف اعراب— بت پرست نبوده اند. به علاوه از شهریور ۱۳۲۰ به بعد نیز برخی از احزاب و افراد با سوء نیت، و به تقلید از الگوی «تاریخ نویسیهای عقیدتی» تاریخ معاصر ایران را به صورت کاملاً مسخ شده ای در اختیار ما قرار داده اند.

در دنیای پر فراز و نشیب امروز، این نقائص را نمی توان و نباید دست کم گرفت. با ذکر چند مثال که همه مربوط به همین بیست سی سال اخیر است و اکثر ما هم کم و بیش شاهد آنها یا نظایر آنها بوده ایم به اصل مطلب می پردازم. در اواخر دوران رژیم پیش روزی کسی از سرِ صدق به من گفت: خدا کند آیت الله خمینی بیاید. پرسیدم: چرا؟ گفت می گویند شاه نصف پول نفت را خود و خواهران و برادران... ش می خورند و نصف دیگرش را به امریکاییها برای خرید اسلحه می دهد. آیت الله که بیاید پول نفت را بین مردم تقسیم خواهند کرد و به هر کسی ماهی هزار و پانصد تومان می رسد، مثلاً «به منُ نَنَمُ زنمُ بچِم ماهی شش هزار تومان می رسه». می گفتند وقتی امام بیاید آب و برق رایگان خواهد شد. اشاره ام به شعر شاعران معروف آن سالها نیست. گروهی از درس خواندگانِ ما به تأکید می گفتند که تصویر آیت الله خمینی را با همین چشمهای خود در ماه دیده ایم. بسیاری از ما درس خواندگان، بی آن که از اسلام کمترین اطلاعی داشته باشیم، اصول دین خود را بدانیم، قرآن خوانده باشیم، نماز خوانده باشیم، ناگهان برای برپایی حکومت اسلامی و تجدید حکومت عدل حضرت علی در ایران — که از آن هم چیزی نمی دانستیم — سر از پا نمی شناختیم، و از جمله در تظاهراتی که برپا می شد، گاهی دسته جمعی به نماز می ایستادیم بی آن که حتی شرایط لازم برای خواندن نماز را داشته باشیم. اگر کسی در آن روزها جرات می کرد و برخی از پیشرفتهای مملکت را در کنار کم و کاستیهای آن، برای انقلابیون چپ و راست بازگو می کرد، جواب می شنید: اینها همه «جبر تاریخ» بوده است، و یا اگر کسی به مخالفان می گفت فرض کنیم که شاه رفت، چه کسی هست که

به جای او بیاید تا لااقل دنبالهٔ کارهای مثبت این دوران را ادامه بدهد؟ جواب قاطعی که می شنید این بود: **شاه برود، سگ به جایش بیاید.**

گمان نکنیم که این پایان ماجراست و دیگر در بر آن پاشنه نخواهد چرخید. خیر، با کمال تأسف ما این آمادگی را داریم که باز کسی با قیافه ای حق به جانب و با سخنانی رنگین و دلاویز و بابِ طبع ما در میان ما ظاهر شود، تا ما به دنبالش به راه بیفتیم، و آن گاه پس از گذشت چند سال متوجه شویم که گول خورده ایم. ما درس خواندگان، تا تاریخ وطن خود، و حداقل سرفصلهای آن را در دوران قاجاریه و پهلوی و ولایت فقیه ندانیم، به یقین فردا یمان بهتر از دیروز و امروزمان نخواهد بود.

نگاهی به ایران در دوران قاجاریه

سخن خود را از این جا آغاز کنم که ایران در آغاز دوران قاجاریه به مراتب وسیعتر از ایران امروز بود. در دوران یک صدو پنجاه سالهٔ سلطنت قاجاریه، به علت ضعف حکومت ایران و دخالت دولتهای انگلیس و روس سرزمینهای قفقاز، افغانستان امروزی، خوارزم، بخشهایی از بلوچستان و سیستان و جز آن از ایران جدا شد. در آن سالها قراردادهای زیانبارِ ایران بر باد دهی نیز مانند قرارداد دارسی و رویتر و رژی به امضای شاهان قاجار رسید، چنان که دارسی در زمان مظفرالدین شاه با دادن تعارف (=رشوه) امتیاز اکتشاف و استخراج نفت و گاز را در سراسر ایران - به جز نواحی شمالی که دولتمردان وطن دوست(!) قاجاری آن را عملاً حریم و سهم روسیه می دانستند - به دست آورد. ناصرالدین شاه ومظفرالدین شاه با گرفتن وام از آن دو کشور به اروپا سفر می کردند، و هنگامی که فی المثل مظفرالدین شاه در یکی از این سفرها پولش تمام شد، اِبایی نداشت که به نام دولت ایران از یک کارخانهٔ اسلحه سازی، ظاهراً اسلحه ای بخرد و ضمن آن مبلغی هم از صاحب کارخانه قرض بگیرد و به سیر و سیاحت خود در فرنگستان ادامه بدهد. پروندهٔ این رسوایی بزرگ در مجلس ششم در آغاز پادشاهی رضاشاه در مجلس مطرح شد، چه دولت ایران به هرحال بایست بدهی مظفرالدین شاه را به کارخانه دار بدهد، که البته داد. محمد علی شاه در برابر پیروزی مشروطه طلبان به سفارت روس پناه برد و با حمایت انگلستان از ایران خارج شد. احمد شاه مقرری ماهانه از دولت انگلستان دریافت می کرد و برخی از دولتمردانش نیز. سه تن از شاهان قاجاریه: ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه و احمدشاه کوشیدند دولت انگلیس به آنان نشان گارتر (Garter = زانوبند، عنوان قدیمی ترین و مشهورترین نشان شهسواری انگلیس) اهدا کند. اولی و دومی به این افتخار بزرگ نائل آمدند ولی به سومی جواب منفی داده شد. تنی چند از بلندپایگان آن دوران نیز دارای

نشانهای معتبری از دولت انگلیس بودند که وابستگی آنان را به آن دولت نشان می داد. شیخ خزعل فرمانروای مستقل منطقهٔ نفتخیز خوزستان، رسماً تحت الحمایهٔ انگلیس بود. وی از جمله در مدت بیست سال دوران مشروطه حتی دیناری مالیات به دولت مرکزی نداده بود. به جز خزعل در هر گوشه و کنار ایران، خانی و قلدری علم طغیان و استقلال برافراشته بود و شاه و دولت ایران را به چیزی نمی گرفت. ناامنی در سراسر مملکت بیداد می کرد. راهزنان در لرستان و ترکمن صحرا و حتی کاشان، در یک قدمی پایتخت، امان مردم را بریده بودند. مردم در اکثر این نواحی در داخل خانه های خود نیز تأمین جانی و مالی نداشتند. برخی از رجال آن دوران نیز هنگامی که احساس می کردند ممکن است از طرف دولت ایران تحت تعقیب قرار گیرند، پرچم یکی از کشورهای انگلیس، روس، یا عثمانی را بر سر درِ خانهٔ خود نصب می کردند تا مقامهای مسؤول بدانند که آنان تحت حمایت دولت خارجی هستند و دولت ایران حق ندارد از آنان بازخواست کند.

ایرانِ امروز با مرزهای جغرافیایی و سیاسی آن، یادگار کوشش رضاخان سردار سپه است. آیا حکومت اسلامی ایران قادر خواهد بود ایران را با همان مرزهای سیاسی و جغرافیایی دوران پهلوی به حکومت بعدی تحویل بدهد!

خوزستان

و اما استان خوزستان، از آغاز قرن بیستم میلادی تا به امروز به علت داشتن منابع عظیم نفت از اهمیت استثنایی خاصی برخوردار بوده است. دارسی در سال ۱۹۰۱ امتیاز کشف و استخراج نفت و گاز را به مدت ۶۰ سال از دولت ایران گرفت. به موجب این قرارداد دولت ایران متعهد گردیده بود «امنیت کارکنان و حفظ اموال شرکت را برعهده بگیرد». اما چون هر گوشهٔ مملکت و از جمله لرستان و خوزستان در دست رؤسای عشایر و قبایل بود و دولت مرکزی قادر نبود در این نواحی اِعمال قدرت کند، ناچار شرکت نفت انگلیس برای تامین امنیت منطقهٔ نفتخیز خوزستان و دیگر مسائل مورد علاقهٔ خود در آن سرزمین، به جای دولت ایران، باید با بختیاریها و خزعل وارد مذاکره می شد. چنان که آن شرکت سه فقره قرارداد با بختیاریها منعقد کرده بود: «اوّل - قراردادی مربوط به سهام شرکت بود که به موجب آن، خوانین بختیاری را در امور شرکت سهیم می ساخت...؛* دوم- قراردادی راجع به خرید اراضی بود که هرسال شرکت، اراضی را که در حدود خاک بختیاری لازم

* در این مقاله، چند نقطه (...) نشانهٔ آن است که برای اختصار، جمله یا عباراتی از متن کتاب حذف گردیده است.

داشت از ایلخانی و ایل بیگی به قیمت معینی خریداری می کرد ...؛ سوم- قراردادی دربارهٔ حفاظت محل بود که ایلخانی یکی از خانزاده ها را به عنوان سر مستحفظ به شرکت معرفی می کرد و عده ای تفنگچی در اختیار او می گذاشت. شرکت حقوقی به سرمستحفظ و تفنگچیان می پرداخت و آنها امنیت ناحیه را حفظ می کردند.[1] از سوی دیگر «در سال ۱۹۰۹ شرکت نفت قراردادی با شیخ خزعل منعقد و یک میل مربع از اراضی آبادان را برای ایجاد پالایشگاه از او خریداری نمود.... به موجب قرارداد دیگری که شرکت با شیخ خزعل داشت حفاظت ناحیهٔ آبادان را خزعل در مقابل مبلغی که شرکت می پرداخت عهده دار بود».[2]

شیخ محمره

«خزعل خان» (شیخ) (K.C.I.E و K.G.C.I.E.)،* شیخ محمره «سردار ارفع» در سنهٔ ۱۸۶۱ متولد گردیده، در سنهٔ ۱۸۹۷ جانشین برادر خود شد. در ایران از هر حیث مستقل مطلق است و پیوسته با دولت انگلیس به طور صمیمانه و صادقانه دوستی نموده، و اکنون در کبر سن، بیش از پیش نسبت به دولت بریتانیا علاقه مند و مطیع و موافق است. مشارالیه مردی ست لایق و باهوش. نفوذش تا دزفول می رسد. حتی لرها هم او را محترم می دارند. املاک زیادی در خاک ترک دارد. در سنهٔ ۱۹۱۵ با ترکها مخالفت کرده است»[3] (ص ۱۷۵).◆

خزعل رسماً «تحت الحمایهٔ» انگلیس بود و مطیع آن دولت، و متقابلاً انگلیس هم استقلال او را تضمین کرده بود. آن دولت در نامه هایی که در صفحات بعد نقل خواهد شد به تحت الحمایگی و استقلال شیخ تصریح کرده و به رضاخان سردار سپه رئیس الوزراء که در صدد بوده است بساط شیخ محمره را در خوزستان برچیند، بارها هشدار داده است از بردن نیروی نظامی به منطقهٔ تحت الحمایهٔ انگلیس خودداری کند.

رضاخان سردار سپه

نام «رضا خان میرپنج» در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بر سر زبانها افتاد. احمدشاه به او لقب «سردار سپه» ی داد و نیز ریاست دیزیون قزاق را. در کابینهٔ اول سید ضیاء الدین طباطبایی سمتی برعهده نداشت. ولی در کابینهٔ دوم او عهده دار پست وزارت جنگ شد، و از آن پس در دولتهای بعدی، مقارن دورهٔ چهارم مجلس شورای ملی (۱۳۰۰-۱۳۰۲)، وزیر جنگ بود، ولی وزیری به اصطلاح چند سر و گردن بلندتر از دیگر وزیران کابینه های

* علائم اختصاری نشانهای «شوالیهٔ امپراطوری هند» و «فرماندهی امپراطوری هند» که به ترتیب در ۱۵ اکتبر ۱۹۱۰ و ۱۰ دسامبر ۱۹۱۷ از طرف دولت انگلیس به وی داده شد.

◆ اعدادی که در داخل پرانتز آمده، همه مربوط است به شمارهٔ صفحات سفرنامهٔ خوزستان، چاپ دوم.

مختلف. در دورهٔ پنجم مجلس شورای ملی (۱۳۰۲– ۱۳۰٤) رئیس الوزراء شد با حفظ پست وزارت جنگ. وی از روزی که کار خود را به عنوان وزیر جنگ شروع کرد، در صدد برآمد قشونی منظم و قوی به وجود بیاورد و از عهدهٔ این مهم نیز برآمد. دکتر مصدق نوشته است وقتی از سوی قوام السلطنه در آغاز سال ۱۳۰۰ به وزارت مالیه منصوب شدم، و در قبول آن به دلایلی که ذکر کرده است تردید داشتم، «وزیر جنگ [سردار سپه] به خانهٔ من آمد و گفت من می خواهم در وزارت جنگ اصلاحاتی بکنم... شما نمی خواهید مالیه را به صورتی در آورید که من از کار و عمل شما به نفع مملکت استفاده نمایم؟...».[٤] بدین جهت بود که وزارت مالیه را پذیرفتم. وی بار دیگر به پیشنهاد وزیر جنگ والیگری آذربایجان را قبول کرد.[٥] سردار سپه تا پیش از سرکوبی یاغیان لرستان و خوزستان در مدت کوتاهی که از سه سال تجاوز نمی کرد، با امکانات مالی بسیار محدود آن سالها، قشونی مجهز با امیران لشکری که خود برگزیده بود به وجود آورد که همه فرمانبردار وی بودند نه احمد شاه قاجار که اقامت در فرنگ را بر ماندن در ایران و قبول مسؤولیت ترجیح می داد. قشون نوبنیاد ایران در جنگهای لرستان و خوزستان به جایی رسیده بود که دارای سه طیارهٔ آلمانی، فرانسوی، و روسی[٦] و چند تانک نیز شده بود.

سردار سپه رئیس الوزراء و فرمانده کل قوا، چگونگی برچیدن بساط فرمانروایی شیخ محمّره را در کتاب سفرنامهٔ خوزستان* که پس از پایان جنگهای خوزستان به چاپ رسیده، همراه اسناد و مدارک شرح داده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

* چاپ اول سفرنامهٔ خوزستان در سال ۱۳۰۳ خورشیدی، در تعداد محدودی در مطبعهٔ کل قشون، تهران به طبع رسید. چاپ دوم کتاب از طرف «مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی» در سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵) در تهران منتشر گردید. در نگارش این مقاله چاپ دوم کتاب مورد استفاده قرار گرفته است.

چاپ اول کتاب دارای ٤١٨ صفحه است. در چاپ دوم، مطالبی که «در شرح تاریخی و جغرافیایی روستاها و شهرهای طول راه بوده»، حذف گردیده است (نقل از مقدمهٔ اول کتاب). تیترهای فرعی را نویسندهٔ این سطور افزوده است.

ابوالفضل لسانی در کتاب طلای سیاه یا بلای ایران (تاریخ چاپ ندارد. ظاهراً در فاصلهٔ سالهای ۱۳۲۸ تا آغاز نخست وزیری دکتر محمد مصدق به چاپ رسیده)، نوشته است: «راست است که سفرنامهٔ خوزستان به قلم رضاشاه نیست و در حقیقت آقای فرج الله بهرامی (دبیر اعظم) را باید مؤلف کتاب دانست و بعضی هم معتقدند که مرحوم فروغی نیز در تألیف این کتاب شرکت و مداخله داشته اند، ولی در هر حال کتاب به نام رضاشاه سابق تألیف و تحریر یافته و به طبع رسیده است و قهراً در مسائل مهم سیاسی، آقای بهرامی یا عین احساسات ایشان را منعکس کرده و یا این که پس از تنظیم آن فصل [ظاهراً: هر فصل] حداقل آن را به نظر ایشان رسانده و مورد تصویب قرار گرفته است». وی ضمن اشاره به معدود بودن نسخه های سفرنامهٔ خوزستان، بخشی از آن را در زیر عنوان «متن مندرجات کتاب سفرنامهٔ خوزستان راجع به نفت مسجد سلیمان در صفحات ۱۱٦ – ۱۳٤ کتاب خود نقل کرده است.

به نظر نگارندۀ این سطور، هر ایرانی علاقه مند به ایران و حفظ تمامیت ارضی ایران باید این کتاب را به دقت بخواند.

سردار سپه در برابر انگلیس، شیخ محمرّه، و اقلیت مجلس

پیش از آن که به ذکر رؤوس مطالبی که در سفرنامۀ خوزستان آمده است بپردازم، بد نیست نخست به اختصار سابقۀ امر را از نظر بگذرانیم:

گفتیم شیخ خزعل در خوزستان حکومت مستقلی با حمایت انگلیس تشکیل داده بود. شرکت نفت او را طرف حساب خود می دانست نه دولت ایران را. بدین جهت شرکت مبالغی را که برای حفظ امنیت نواحی نفتخیز و غیره به خزعل و بختیاریها می پرداخت، هرسال از حق السهم ایران کسر می کرد. به علاوه دولت قاجاری اجازه نداشت در اهواز و جنوب خوزستان اِعمال قدرت کند و بدین جهت ادارات دولتی به جای اهواز مرکز امروزی استان، در شوشتر مستقر بود.

کوشش انگلیس این بود که از ورود قوای نظامی ایران به این منطقه جلوگیری کند. پس هنگامی که رضاخان سردار سپه به برچیدن بساط شیخ محمره تصمیم گرفت، علاوه بر آن که خزعل به مقابله پرداخت، یا او را به مقابله واداشتند، نمایندگان سیاسی انگلیس چه در ملاقاتهای پی در پی با سردار سپه و چه در یادداشتهایی که به وزارت خارجه ایران تسلیم می کردند به شیوه های مختلف می کوشیدند سردار سپه را از این کار باز دارند، چند بار کارِ مقامهای مسؤول انگلیس از اندرز و راهنمایی به تهدید و پرخاش رسید. گاهی پخش خبر دروغ رویتر بدین شرح که وزیر مختار انگلیس بین رئیس الوزراء و خزعل میانجی خواهد شد، اقلیت مجلس را علیه سردار سپه برمی انگیخت. به علاوه انگلیس در دو مورد به طور غیر مستقیم مقامهای مسؤول سفارت روس را نیز واداشت تا در ماجرای حزعل به نفع سیاست انگلیس دخالت کنند.

از سوی دیگر اقلیت مجلس با سردار سپه مخالف بود. آنان به روایت وی عبارت بودند از: «مدّرس، میرزا حسن خان زعیم،* بهبهانی، ملک الشعراء بهار، حائری زاده، کازرونی، حاج آقا اسمعیل عراقی، قوام الدوله، اخگر، آشتیانی و غیره». تنی چند از دیگر نمایندگان: سرکشیک زاده، میهن، داور، و هایم نیز به نظر سردار سپه منافق بودند و از

* کاپیتان پیل قونسول انگلیس در اهواز در گزارش مورخ ۲۲ اکبر ۱۹۲۳ خود به وزیر مختار انگلیس دربارۀ وکلایی که در ایالت خوزستان انتخاب شده اند، از جمله میرزا سید حسن خان [زعیم] وکیل شوشتر و اهواز نوشته است: «میرزا سید حسن خان اخیراً رئیس مالیۀ خوزستان بوده و در اسرار شیخ همه قسم دخالت داشته و فعلاً هم عامل مخصوص شیخ در تهران است. نظریات او سالم و او را نسبت به خودمان قابل اعتماد می دانیم...» (سفرنامۀ خوزستان، ص ۱۹۸).

اقلیت بدتر (ص ۱۲۸، ۱۲۹). با آن که مجلس شورای ملی شیخ خزعل را متمرد تشخیص داده و تقاضای سرکوبی او را از دولت کرده بود، اقلیت، سردار سپه را در این سفر جنگی مورد حمله قرار می داد. چنان که مدرس گفت چرا سردار سپه برای انجام این سفر با من و سیزده نفر رفقای من مشورت نکرده است. در حالی که سردار سپه برای حفظ تمامیت ارضی مملکت به جنگ شیخ خزعل تحت الحمایهٔ انگلیس در خوزستان می رفت، اقلیت در همین زمان کوشید بودجهٔ وزارت جنگ را تقلیل دهد که موفق نشد (با اکثریت ۷۷ رأی در مقابل ۱۴ رأی). وقتی سردار سپه یادداشتهای تند انگلیس را که دخالت مستقیم در امور داخلی ایران بود، رد کرد، باز اقلیت او را مورد اعتراض قرار داد که چرا با مجلس مشورت نکرده است. پس از آن که خبر نادرست رویتر، که به آن اشاره گردید، در مجلس عنوان شد، گفتند سردارسپه باید به تهران برگردد. ولی مخالفان به اقلیت جواب دادند: «در بدو امر خزعل به مجلس تلگراف کرد. حضرت اشرف به مجلس حاضر شد و ثابت کرد که خزعل متمرد شده، مجلس هم به دولت اختیار داده که او را دفع یا مطیع کنند. در بین عمل، لازم نیست که از دولت سؤال کنیم و توضیح بخواهیم که حواس دولت مغشوش بشود...» (ص۱۳۵–۱۳۹).

گام اول: تأمین امنیت در لرستان

در این اوضاع و احوال، سردار سپه رئیس الوزراء و فرمانده کل قوا برای حفظ تمامیت ارضی ایران تصمیم گرفت پس از آن که کار بختیاریها را در لرستان ساخته بود، به سراغ شیخ محمره برود.

سردار سپه در مقدمهٔ سفرنامهٔ خوزستان نوشته است:

«سالیان دراز قوای مرکزی دولت قادر بر عبور از خطهٔ لرستان و ورود در آن سامان [خوزستان] نبود. جنگها یی که بین نظامیان من و رؤسای عشایر متمرد لر در آن صفحه به وقوع پیوست، تاریخی جداگانه دارد که حقیقةً قابل تدوین است.

من سرکوبی اشرار لرستان و تخته قاپو کردن آنها را از آن جهت وجههٔ همت خویش قرار دادم که بتوانم خط فاصل بین خوزستان و عراق را مفتوح نمایم، و خوزستان را که در تمام ادوار سلطنت قاجار لانهٔ ناامنی و قتل وغارت و یاغیگری و عدم اطاعت بوده است، امن و آرام سازم و به خودسریهای یک خائن وطن فروش که خود را امیر مستقل این خطه خوانده است خاتمه دهم. به مجرد این که حقیقت این نیّت بر دشمنان سعادت ایران روشن شد فوراً افق سیاست خارجی رنگهای تیره تری به خود گرفت.

همهٔ منافقان گرد هم آمدند و شالودهٔ اجتماع مشؤوم و منحوسی را به نام کمیتهٔ «قیام سعادت» در خوزستان طرح کردند.

اعضای کمیتهٔ مزبور که در رأس آنها شیخ خزعل واقع است قسمنامه ای تهیه و با مأمور مخصوص پیش شاه به پاریس فرستادند و او نیز بدون آن که متعرض به دنبالهٔ اعمال آنها شود، حکم انعقاد کمیتهٔ مزبور را تجویز کرد» (ص ٤).

خزعل در برابر سردار سپه

وی همین که از لرستان باز می گردد و به خانهٔ خود وارد می شود، وزیر پست و تلگراف، تلگراف مفصل خزعل را خطاب به مجلس شورای ملی به دست او می دهد.

«از اهواز به تهران

توسط سفارت معظم دولت علیهٔ اسلامیهٔ ترکیه مقیم تهران دامت شوکته ساحت مقدس مجلس شورای ملی شیّدالله ارکانه

بالاخره مظالم و تعدیات اسلام کش آقای رضاخان سردار سپه و تجاوزات آزادی شکنانهٔ چهل ماههٔ مسبّب حقیقی کودتا، ما را وادار نمود که پس از آن همه مسالمت و خونسردی و تحمل و بردباری و مقاومت در مقابل تخطیات، نظر به اختلالاتی که در نتیجهٔ غرض ورزیهای بی موقع مشارالیه و آز و طمع نامحدود و جاه طلبی و حسّ سلطنت جویی و اقدامات و جسارتهای مملکت خراب کن او به عالم اسلامیت و قانون مقدس اساسی روی داده است، به نوبهٔ خود قیام کرده و قدم به عرصهٔ نهضت گذارده، تکلیف حتمیهٔ اسلامی و احساسات بی آلایش اسلامی خود را نسبت به جامعهٔ ایرانیان آزادی طلب انجام نماییم و مخصوصاً برای رفع هرگونه سوء تفاهمی که مبادا این قیام که به نام «قیامت سعادت» خوانده می شود و این نهضت و جنبش اسلام پرستانهٔ ما را که صرفاً برای حفظ استقلال و مذهب مقدس اسلام و تأمین آزادی ملت و مملکت و استقرار قانون محترم اساسی و مشروطیت است، تمرد از اطاعت دولت جلوه دهند، این تذکرنامه را به وسیلهٔ آن سفارت دولت علیهٔ اسلامی، به ساحت مقدس مجلس شورای ملی تقدیم می نماییم، که هیچ گاه سوابق خدمتگزاری و امتحاناتی را که در هر موقع نسبت به انقیاد و اطاعت دولت داده ایم فراموش شدنی نخواهد بود، و بهترین دلیل صدق دعوی و اثبات بیغرضی اطاعت و تمکین دوسالهٔ اولیهٔ کودتاست، که چون در بدو امر پردهٔ غفلت روی کار افتاده و مقالات و تردستی مبنای اقدامات اولیهٔ مشارالیه، حسب الظاهر ملت ایران را به اصلاحات اساسی و آتیهٔ درخشانی تطمیع و امیدوار کرده بود، لذا ما هم به نوبهٔ خود برای پیشرفت سعادت ایرانیان و ترقی و تعالی مملکت در مقابل احساسات مصنوعی مشارالیه تسلیم شده و از قبول هر تحمیل استنکاف نکرده و نسبت به اوامر مرکزی از بذل مال و جان و هرگونه فداکاری و جنبشی، مضایقه و خودداری نمی نمودیم. ولی اینک که خوشبختانه یا بدبختانه از یک سال به این طرف حقایق امر مکشوف و معلوم شد که نیت سوء این شخص و همراهانش، و مبنای عقیدهٔ مشارالیه صرفاً روی اصول ثروت پرستی و سلطنت طلبی و دیکتاتوری و بالاخره اضمحلال لوای مقدس اسلام و پایمال کردن قانون محترم اساسی و مشروطیت است، و ما هم در مقابل این منظره های وحشتناک و مخاطرات قطعی که مذهب و مملکت و ملت را تهدید می نمود، به حکم حفظ حدود

اسلامیت و بقای حقوق ملت و مملکت مقدم به این نهضت شده و شخص سردار سپه را یک نفر دشمن اسلام و غاصب زمامداری ایران و متجاوز به حقوق ملت شناخته و حاضر شدیم تا آخرین نقطهٔ توانایی و امکان به دفع این سمّ مهلک کوشیده، موجبات حفظ قانون اساسی مملکت و عظمت اسلام و آزادی هموطنان را فراهم سازیم،* و در راه حصول نتیجه و پیشرفت مرام خود هم پس از فضل خداوندی و توجه ائمهٔ اطهار علیه السلام و معاودت دادن ذات اقدس اعلیحضرت شاهنشاهی ارواحنافداه، که استقرار قانون اساسی و استحکام مبانی مجلس شورای ملی مربوط به سایهٔ شاهانهٔ اوست، از بذل جان و مال مضایقه و خودداری نخواهیم داشت» (ص٦ – ٨).

اظهار تأسف نمایندهٔ انگلیس

در ضمن، همان روز پیش از آن که سردار سپه وارد خانهٔ خود شده باشد، چند بار از سفارت انگلیس تلفنی سؤال کرده بودند که «آیا من وارد شده ام یا خیر؟». سردار سپه نوشته است پس از خواندن تلگراف خزعل.

«بلافاصله نمایندهٔ انگلیس به دیدن من آمد و بدون مذاکرات مقدماتی، فوق العاده اظهار تأسف از وصول تلگراف خزعل نمود و ضمناً اظهار داشت که حقایق امر را بر خلاف آنچه که مکنون است، مستور نگاهداشته و اظهار عقیده می کرد که با یک طرز خوشی این کار باید ترمیم شود که منجر به جنگ و جدال نگردد. می گفت: «اینها دارای جمعیت خیلی زیاد هستند و مقاومت با آنها مشکل است و چون وحشت داریم که نسبت به لوله های نفت نیز خساراتی وارد آید به این لحاظ مصلحت نخواهد بود که با قیامیون آغاز ستیزه بشود، بلکه از روی مسالمت باید رفع حوائج آنها را نمود».

من که هم بطون سیاستهای خارجی را عملاً سنجیده ام، و هم از مدلول این تأسفات معکوس، حقایق اولیهٔ امر را درک کرده ام، و هم معتاد به قبول این گونه تأسفات نیستم، با کمال قدرت به مخاطب متأسف خود خاطرنشان کردم که چاره ای نیست جز آن که خزعل رسماً تلگراف خود را تکذیب نماید، و از شرارت خود معذرت بجوید، و الا شخصاً به خوزستان عزیمت کرده و گردن او و همراهانش را خواهم کوبید.

او تمام را در جواب، از پیشرفت من اظهار یأس کرد و باز عدم صلاح دولت ایران و کمپانی نفت جنوب را در مبادرت به جنگ خاطرنشان می نمود و ضمناً گوشزد می کرد که وقوع جنگ در محل نفت طبعاً مستلزم خسارت کمپانی ست و خسارت کمپانی و لوله ها نیز مستلزم وساطت و مداخلهٔ مستقیم آنها خواهد بود و فوق العاده اصرار کرد که از تجهیز اردو و اعزام قشون به آن صفحه خودداری شود.

مخصوصاً چون استنباط کرده بود که علت غایی عزیمت من به لرستان، باز کردن خط خرّم آباد و سوقِ قشون به دزفول و خوزستان بوده، بی اندازه اظهار وحشت و اضطراب کرده و قطعاً در صدد اَعمال نظر بر آمده، که مبادا قشون و اسلحه و غیره به ساحت خوزستان اعزام شود. نظایر همین اظهار وحشت و تهدیدات را هنگامی

* تأکیدها در این مقاله همه از نویسندهٔ این سطور است.

که در لرستان اقامت داشتم از طرف آنها مشاهده کرده بودم. البته من توجهی به این مطالب نکرده، نمی توانستم از تصمیم خود صرف نظر نمایم. برای من غیر مقدور بود که مانند دیگران بنشینم و تماشاچی قضایا باشم و به امثال خزعل اجازه بدهم به این صراحت در مقام خودسری و شرارت برآید.

من نمی توانستم در مرکز مملکت بنشینم و ببینم که جراید بین النهرین و شامات، خزعل را امیر بالاستقلال خوزستان معرفی نمایند.

قشون من نمی توانست اجازه دهد که امیر مصنوعی جدیدالولاده، با تقدیم مختصر پولی به شاه و اعطای مبلغی به خائنین مجلس و مرکز، و اخذ دستور صریح از مقامات خارجی، اعلان تحت الحمایگی خارجی را رسماً بدهد، و یکسره ایران و ایرانیت را از مدّ نظر دور و فراموش نماید» (ص ۸-۹).

معلوم می شود تلگراف خزعل به اشارهٔ انگلیسیها مخابره شده بوده است و اینک آنها می کوشیده اند خود را از آنچه گذشته بوده است متأسف نشان دهند و در ضمن بگویند بهتر است سردار سپه فکر روبه رو شدن با خزعل را از سر خود بیرون کند.

موافقت با پیشنهاد نمایندهٔ انگلیس

سردار سپه می نویسد:

«با وجود تلگراف خزعل به مجلس، بی میل نبودم که این موضوع طوری خاتمه پذیرد که منجر به اردوکشی و خونریزی نشود به دو دلیل یکی تهی بودن خزانهٔ دولت، دیگر آن که مایل نبودم در ایران «جنگ داخلی شروع شود و خارجیان دامن زنِ آتش این معرکه باشند و تماشا کنند». «این جلسه همین جا خاتمه یافت و قرار شد با اندرز و نصیحت وسائل تقدیم معذرت خزعل را فراهم آورند» (ص ۱۰).

«چون یقین داشتم که مذاکرات فوق برای اغفال من و تجهیزات دشمن انجام شده، من هم وقت را از دست نداده و بلافاصله، ولی غیر مستقیم و بی صدا، عملی کردن نقشهٔ خود را امر دادم و در صدد تشکیل قوای لازمه برآمدم. نقشهٔ من آن بود، طوری تجهیزات خود را از اطراف تکمیل کنم و قسمی اردوهای خود را در حدود خوزستان متمرکز سازم، که خوزستان به حالت محاصره بیفتد و در یک روز و با نقشهٔ ثابت کار آن جا ختم شود» (ص ۱۰-۱۱).

وی شرح می دهد که چگونه نخست به تقویت لشکر جنوب پرداختم و بعد به تکمیل قوای لشکر غرب. مهمترین موضوع این بود که والی پشتکوه نتواند به کمک خزعل برود. از شمال غربی ایران (آذربایجان) نیز اردویی تجهیز کردم و به جنوب غربی مملکت سوق دادم. از طرف دیگر اردویی باید از خط خرّم آباد به دزفول برود. دیگر، سپاهی که علاوه بر قشون فارس، در اصفهان مجهز شده و صعب ترین راه را از وسط بختیاری پیموده و به استقامت بهبهان و رامهرمز حرکت نمایند، «وخود من هم بالمآل به صوب بوشهر حرکت کرده، از طرف دریا به میدان کارزار بروم و فرماندهی قشون را در میدان جنگ شخصاً در دست بگیرم. این بود نقشهٔ

من برای محاصرهٔ خوزستان و حملهٔ به آن جا» (ص ۱۰-۱۱).

ناگفته نماند که سردار سپه خود به دشواری کار واقف بوده است:

«اما انجام این اراده آیا یک کار ساده و سهلی بود؟ این همان بختیاری نیست که پارسال نظامیان مرا قطعه قطعه کرده و راه عبور قشون را مسدود ساخت؟ این همان لرستان نیست که تسخیر خرم آباد آن با هزاران فدیه و قربانی و تلفات میسر گشت؟... چرا، همهٔ اینها پیش بینی می شد. اما من مجبور بودم که بالاخره یا جان خود را در سر این کار بگذارم و یا مملکت را از شر این شالوده های ملوک الطوایفی خلاص نمایم» (ص ۱۱-۱۳).

سردار سپه در انتظار عذرخواهی خزعل صبر می کند. نمایندگان سیاسی انگلیس نیز به دیدار وی می روند. چهارماه بر این مقدمه می گذرد. در حالی که تلگراف خزعل خطاب به مجلس شورای ملی در جراید منسوب به اقلیت در تهران چاپ شده بوده و نگرانیهایی به وجود آورده بوده است.

تحریکات

«در این ضمن تلگرافی از یک نفر عرب مجهول الهویه که بالاخره نتوانستم هویت او را کشف نمایم به مجلس شورای ملی رسید و در ضمن آن معاودت شاه را از اروپا تقاضا نموده و ضمناً از سعایت از من هم خودداری نکرده بود...

خلاصه نمایش این تلگراف مجهول، اکثریت مجلس را متزلزل کرد و من دیدم دیگر نمی توانم بنشینم و تماشاچی معرکه ها و تلقینات خارجی و داخلی باشم.

رفتم به مجلس، تقاضای جلسهٔ خصوصی کردم و با حضور تمام نمایندگان تا درجه ای که سیاست اجازه می داد، مختصر اشاراتی به موضوع کرده، به همه تذکر دادم که بعد از این عملاً به رفع شر خزعل و خزعلیان اقدام خواهم نمود. مذاکرات من اکثریت مجلس و طرفداران مرا متأثر ساخت ولی از سیمای نمایندگان اقلیت و بعضی از مذبذبین پیدا بود که کار را گذشته پنداشته و با اطمینانی که از منابع معلومه گرفته اند مذاکرات مرا فرع رسوم جاریه می شمارند» (ص ۱۲-۱۳).

در روزنامه های بین النهرین هم مطالبی به سود خزعل و علیه من به چاپ می رسید که جراید مخالف من در تهران هم آنها را نقل می کردند. «اخبار موحشی می رسید که مقدار زیادی اسلحه با کشتی به خوزستان فرستاده شده، اردوهای مجهزی در آن جا تشکیل یافته، عنقریب است که خزعلیان و همراهان آنها از حوالی خوزستان به سایر نقاط تجاوز نمایند. در مجلس شورای ملی و محافل تهران نیز خبری انعکاس یافت که بختیاریها و قسمتی از خزعلیان به بهبهان وارد و به اردوی نظامی آن جا حمله برده و آنها را متفرق ساخته اند. با این که این خبر عاری از حقیقت بود»، تصمیم گرفتم از تهران به اصفهان بروم و به این شایعات خاتمه بدهم (ص ۱۷).

یأس قونسول انگلیس

«همان روزی که تصمیم به عزیمت گرفته بودم، شارژ دافر انگلیس به ملاقات من آمد و تلگرافی از قونسول محمره ارائه داد که او دیگر مأیوس است که بتواند هواداران خزعل را متفرق کرده و یا از معذرت و غیره صحبتی به میان آورد... من با خونسردی جواب دادم و عذر او را خواستم. به مجرد خروج شارژ دافر، فوراً رئیس ارکان حرب را احضار کرده، قصد عزیمت خود را به او تذکر داده و در سعی به تکمیل قوای خوزستان، امر صریح به وزارت جنگ صادر نمودم. دنبالهٔ مقررات من تا حوالی نصف شب طول کشید و مقارن نیمه شب بود، که به اجزای شخصی خود متذکر گشتم که فردا ساعت ده مصمم حرکت از تهران باشند.

البته منظور خود را به همراهان سفر نگفتم فقط متذکر شدم که نُه روزه، سفری برای تغییر آب و هوا به اصفهان خواهم کرد و آنها هم با همین قصد و نیّت مصمم به مسافرت شدند» (ص ۱۷–۱۸).

سردار سپه ساعت ده صبح روز ۱٤ عقرب [آبان] ۱۳۰۳ به طرف اصفهان حرکت می کند. «ملتزمین عبارت بودند از: فرج الله خان بهرامی، رئیس کابینهٔ وزارت جنگ؛ خدا یارخان امیر لشکر، علی آقاخان نقدی رئیس ادارهٔ امنیه، سرتیپ عبدالرضاخان، جان محمدخان رئیس تیپ عراق، و یکی دو نفر صاحبمنصب ارکان حرب، به ضمیمهٔ اسکورت شخصی و اسکورت عشایری» (ص ۲۱). هیأت وزیران و جمعی از وکلا و حکومت نظامی تهران و عده ای از صاحبمنصبان وی را تا نزدیک خط زنجیر حضرت عبدالعظیم مشایعت می کنند.

سردار سپه: اساس هر اصلاح و اقدامی بسط دامنهٔ امنیت است

وی پیش از این که به شرح سفر جنگی خود بپردازد، نظرش را دربارهٔ اهمیت امنیت در کشور نوشته است:

«مثل این است که در طبیعت من دشمنی غریبی بر ضد ناامنی ایجاد گردیده و من برای قلع و قمع اختلال کنندگان و سرکشان خلق شده ام زیرا که بر من مسلّم شده که اساس هر اصلاح و اقدامی در این مملکت علی العجاله بسط دامنهٔ امنیت و آرامش است... در حال حاضر خادم ترین مردم نسبت به ایران و قوم ایرانی کسی ست که به عمر ناامنی شومی که در این یک قرن و نیم استیلای قاجار به همه چیز ایران را ضعیف و سست و بی اعتبار کرده، خاتمه دهد...» (ص ۲۲).

پس از عبور از قم به اصفهان وارد می شود. از یک فرسخی شهر طبقات مختلف به استقبال آمده اند و طاق نصرتهایی برپا کرده اند. روز ورود به اصفهان به تلگرافخانه برای مخابرات حضوری می رود. مخابرهٔ حضوری برحسب تقاضای هیأت وزراء بوده است. متن تلگراف:

«امروز سه ساعت بعد از حرکت حضرت اشرف شارژ دافر انگلیس به وزارت خارجه آمده اظهار تأسف

از مسافرت ناگهانی نموده، می گفت: در مذاکراتی که دیروز شده تقاضا نموده بودیم که مقرر شده، قشون دولتی از زیدون به سمت محمره پیش نرفته، تا سه روز دیگر سرپرسی لرن [وزیر مختار انگلیس] وارد بغداد شده، شاید ملاقاتی با شیخ محمره نموده این قضایا به نحو خوشی مطابق میل دولت خاتمه یابد. پس از مراجعت به سفارت تلگرافی رسیده بود که سرپرسی لرن برای هشت روز دیگر وارد بغداد می شود و خیال داشتیم که درملاقات امروز چهارشنبه متذکر شویم که تا هشت روز دیگر امر به توقف قشون بفرمایند و امروز دفعةً شنیدیم تصمیم مسافرت نموده، حرکت فرموده اند. این است تقاضای خودمان را در تعقیب مذاکرات شفاهی که باخودشان نموده ایم تجدید نموده، خواهش می کنیم که متجاوز از دو ماه در این قضیه صبر فرموده اند. حالا هم این هشت روز را تأمل فرمایند تا سرپرسی لرن وارد بغداد شود. امیدواریم اقداماتی بنماییم که خاطر حضرت اشرف از این نگرانی راحت شود و دیگر محتاج به اعزام قوا و عملیاتی نشوند. همین قسم هم به قونسول خودمان در اصفهان تلگراف خواهیم کرد، که به اطلاع حضرت اشرف برسانند.

مقصود اصلی آنها که در مذاکرات تکرار می نمودند، فقط این است که قشون از زیدون، جلوتر نرود تا سرپرسی لرن وارد بغداد شود. بنده در ضمن مذاکره تمام نظریات حضرت اشرف را خاطرنشان نموده و تذکر دادم که در نتیجهٔ این اغفال که نظر به وعده های مصلحانهٔ سفارت که برای دولت در مدت دو ماه حاصل شده، این است که شیخ موفق به جمع آوری اسلحه و وارد کردن مهمات و سایر لوازم دفاعیه شده است. افکار عامه را چگونه می توان به این اظهارات تسکین داد که متوالیاً شنیده می شود شیخ اسلحه و مونیسیون [= مهمات] توسط کشتیهایی که از طرف هند می آیند وارد می نماید؟ درصورتی که برای دولت انگلیس راه همه قسم تفتیش و جلوگیری از این کشتیهایی که اسلحه وارد می نمایند بوده است. البته در جواب این اظهارات جز سکوت و اظهار بی اطلاعی جواب دیگر نمی توانستند بدهند. چنانچه ندادند. اینک مراتب را به عرض رسانیده و اخباری هم که رسیده بود به ارکان حرب فرستادم که به عرض حضرت اشرف برسانند وزیر خارجه ۳٤٥۰».

جواب:

«جناب مستطاب اجل آقای مشارالملک وزیر امور خارجه دام اقباله

«شارژ دافر انگلیس را ملاقات نموده، بگویید چون نمی خواهم، اسباب رنجش سفارت فراهم آید، این است که تا ورود سرپرسی لرن و مشاهدهٔ نتیجهٔ اقدامات او به کلیهٔ قوا امر دادم تا دو هفته تعرض را به تأخیر بیندازند، ولی این درصورتی ست که از طرف خزعلیان و بختیاری شروع به جنگ نشود، چه آن وقت قشون مجبور به عملیات خواهد شد وزیر جنگ و فرمانده کل قوا ٤۰۰۷ » (ص ۳۰-۳۱).

قونسول انگلیس: از اصفهان جلوتر نروید

درحالی که سردارسپه برای مخابرات حضوری در تلگرافخانه بوده است، قونسول انگلیس تقاضای ملاقات می کند. وی

«پس از مقدماتی راجع به امر خوزستان، ورود مرا به اصفهان با نگرانی و احتیاط تلقی کرده، و تا یک درجه اظهار خوف و هراس نمود که از اصفهان جلوتر نروم، و فوق العاده سعی کرد مسافرت را به همین نقطه خاتمه داده، به تهران باز گردم... به طور خلاصه تصمیم قبل خود را به او خاطرنشان کرده و فقط تذکر دادم که انصرافم از این سفر غیرممکن و گوشمال دادن به اشرار حتمی ست» (ص ۳۱-۳۲).

در اصفهان قونسولهای خارجه و علمای اصفهان به دیدن من آمدند. حاج آقا نورالله نامه ای به وی می نویسد. به این مضمون: «من حاضرم خود و عموم کسان و عشیره ام با شما حرکت کنم و در این جنگ مقدس که حکم جهاد بر ضد دشمنان استقلال مملکت را دارد شراکت نمایم» (ص ۳۲).

از شنبه ۱٦ تا چهارشنبه ۲۰ عقرب در اصفهان می ماند تا ترتیب اعزام قشون را به طرف خوزستان بدهد.

تلگرافی از وزیر خارجه می رسد بدین مضمون که شارژدافر انگلیس در ملاقات خود با من اظهار داشته است که حضرت اشرف آقای رئیس الوزرا که در این مدت خیلی حوصله نشان داده اند، هشت روز دیگر تامل کنند، که به آن جوابی ندادم.

شایعهٔ استعفای سردار سپه

در مدت اقامت در اصفهان، در نتیجهٔ انتشارات خارجیان و تلقینات اقلیت مجلس، در تهران شایع شده بود که مقصودم از سفر به اصفهان کناره گیری از مقام ریاست وزراء بوده است. این شایعه حتی در هیات وزراء هم مؤثر واقع شده بود. جواب دادم «من عازم خوزستان و سرکوبی اشرارم و از هرزه درایی چند نفر مفسده جو از خدمت مملکت و اِکمال سعادت ایران صرف نظر نخواهم کرد» (ص ۳۵).

اخباری که می رسید حاکی از آن بود که سیصد صندوق اسلحه با دو توپ وارد هندیجان شده و میان قوای خزعل تقسیم گردیده، و دو کشتی باری آذوقه آورده است. باتوجه به این اخبار، چون فشنگ به حد کافی در اصفهان نبود، به تهران دستور می دهد پنجاه هزار فشنگ فوراً بفرستند (ص ۳۳-۳٦).

ورود به شیراز

در ۲۴ عقرب [آبان] به شیراز وارد می شود و عامهٔ علما و اعیان شیراز با وی ملاقات می کنند. به زیارت شاه چراغ می رود.

«در همین روز یک دستگاه از ایروپلانهای جنگی را که در شیراز برای عزیمت به خوزستان حاضر بود، امر به پرواز دادم و خودم هم سوار شده برای تعلیم عملیات جنگی و این که از چه راه و به چه طریق باید عملیات نظامی را تعقیب کرد، قدری گردش کردم و آشیانهٔ طیارات را در حدود باغ تخت معین نمودم. چون از

باغ تخت تا شیراز راه اتومبیل رو صحیح ندارد پیاده حرکت کردم ولی چکمه سخت پایم را زده بود و به زحمت این راه را پیمودم» (ص ۳۹-۴۰).

«از طرف دیگر، عمال سیاسی انگلیس در صفحات جنوب به جنبش افتاده و به خیال اغفال من و تحصیل تأمین جهت شیخ خزعل، سخت دست و پا می کردند» (ص ۴۰).

تلگراف خزعل به سردار سپه

در همین روز تلگراف ذیل از طرف شیخ خزعل به سردار سپه می رسد:

«آستان مبارک حضرت اشرف اعظم آقای رئیس الوزراء دامت عظمته

بعضیها فدوی را معتقد ساخته بودند که حضرت اشرف نسبت به بنده احساسات بیمهری و بی لطفی دارید، ولی بحمدالله در این اواخر مطلع گردیدم که حقیقت حال چنین نیست و این مسأله موجب امیدواری شد. البته بر خاطر مبارک معلوم است که آن سوء تفاهم از دسایس و آنتریکهای بعضی مغرضین و مفسدین، غیر از بختیاریها، که البته نسبت به وجود ذی جود حضرت اشرف عداوت داشتند و می خواستند فدوی را آلت اغراض شخصیه و مقاصد دنیّه خود سازند تقویت و فزونی یافت. ولی بالاخره از کجی و اعوجاج این مسلک مطلع شده اینک به عرض تأسف مبادرت نموده و از اعمال ناشایسته ای که از طرف این بنده نسبت به دولت علیه سر زده معذرت می خواهم و در آینده نیز کما فی السابق نهایت آمال فدوی این است، نسبت به دولت متبوعه کمال خدمتگزاری به عمل آورده و تا آخرین درجهٔ امکان با نهایت اخلاص نیّت و حسن عقیدت به اجرای اوامر مطاعه اقدام کنم. امیدواری کامل دارم که حضرت اشرف نیز این عرض تأسف را پذیرفته و باز هم فدوی را مورد اعتماد قرار داده و از دولتخواهی فدوی اطمینان خواهند داشت. از قرار معلوم موکب سامی این روزها به جنوب تشریف فرما می شوند و اگر این مسأله صحیح است خیلی شایق هستم که به شرف ملاقات نائل شده و شخصاً به آن وجود محترم که ریاست دولت متبوعه را دارا هستند، تأسف خود را از مامضی و تأمینات خدمتگزاری و خلوص نیّت در آینده عرض کنم. منتظر اظهار مرحمت و تعیین محل و موعد شرفیابی هستم خزعل».

یک کپیه هم توسط قونسول انگلیس از همین تلگراف رسید.

تذکر به ژنرال قنسول

از این که قونسول انگلیس واسطهٔ مخابره آن بود سخت متغیر شدم. تلگراف ذیل را به قونسول بوشهر مخابره کردم و جواب شیخ را هم مستقیماً دادم.

«آقای ژنرال قونسول دولت فخیمهٔ انگلیس

و این که خزعل کپیهٔ تلگراف خود را به وسیلهٔ شما برای این جانب ارسال داشته است خالی از غرابت نیست زیرا اتباع داخلی نباید در امورات مربوط به خود، موجبات زحمت نمایندگان محترم خارجه را که قانوناً ممنوع از مداخلات هستند، فراهم آورند. در این صورت بدیهی ست که این قصور مربوط به عدم اطلاع

مشارالیه می باشد و جوابی هم که لازم بوده قبلا به تلگراف مستقیم به مشارالیه داده ام».

جواب ذیل را هم امر دادم مستقیماً به شیخ مخابره کنند.

پاسخ تلگراف خزعل

«آقای سردار اقدس

معذرت و ندامت شما را می پذیرم به شرط تسلیم قطعی» (ص ۴۰-۴۲).

خبر دروغ رویتر

در این هنگام دو تلگراف می رسد یکی از علمای تهران که قبلا در مسألهٔ جمهوریت با سردار سپه مخالفت کرده بودند و اینک «اظهار کمال موافقت نموده و پیشرفت و موفقیت کامل را خواسته بودند».

تلگراف دیگر از هیأت دولت بود که آژانس رویتر این خبر را منتشر کرده که «سفیر انگلیس سر پرسی لرن از جانب دولت متبوعهٔ خود مأموریت دارد که در بوشهر فیما بین من و خزعل ترتیب ملاقاتی فراهم کند و بین او را با من صلح دهد». «با کمال تأثر و تغیّر این خبر را تکذیب کردم و امر دادم وزیر مالیه که در غیاب من متصدی کفالت مقام ریاست وزراء بود خبر مزبور را رسماً در جراید پایتخت تکذیب نماید» (ص ۴۲-۴۳).

ژنرال قونسول انگلیس در شیراز: خزعل رسماً تحت الحمایهٔ انگلیس است

«ژنرال قونسول انگلیس از من وقت ملاقات خواست، پذیرفتم. وارد شد. از طرز دخول او به اطاق دریافتم که دیگر کار را از رویّه های معمولی خارج دیده و عصبانی شده اند. چون این حالت را مشاهده کردم، بر دقت افزودم. زیرا که معلوم بود در چنین حالتی اعماق قلب و نیّات خفیهٔ خود را مکشوف خواهد داشت. بعد از نشستن، بلافاصله مراسله ای به دست من داد و گفت «وزیر مختار انگلیس از بغداد مخابره کرده، و مأموریت داده است که در شیراز تبلیغ کنم». در ضمن مطالعه اظهار نمود که «علاوه بر رسانیدن این مراسله مأموریت دیگری نیز به من داده اند، به این قرار که اگر مدلول این مراسله را پذیرفتید، رسمیتی نخواهد داشت و الا چون خزعل رسماً تحت الحمایهٔ دولت انگلیس است و ما مجبوریم از تحت الحمایهٔ خود قویاً مواظبت و محارست کنیم، ناچاریم که با شما نیز به طور رسمی وارد مذاکره شده و از ورود شما جلوگیری و از ورود قوای نظامی شما به خاک خوزستان ممانعت کنیم. انگلیس در خوزستان علاوه بر موقعیت سیاسی، وضعیت خاصی دارد. لوله های کمپانی نفت که در طول کارون کشیده شده، ممکن است در این لشکرکشی و منازعات صدمه ببیند. بنابراین هر پیشامدی که رخ بدهد، مسؤولیت مستقیم آن متوجه دولت ایران و شخص شما خواهد گردید و ما مجبور به مدافعه و مداخله خواهیم شد».

«تلگراف نیز تقریباً حاکی از همین مطلب بود. فقط مطالب قدری نرمتر نوشته گشته و سعی شده بود که با نصیحت و اندرز قضیه خاتمه بیابد. تلگراف را خواستم نگاه بدارم. قونسول اصرار کرد که من مأمورم فقط

ارائه بدهم و شفاهاً مطالب را بگویم. مجاز نیستم تلگراف را بگذارم.

چون گوش من نظیر این صحبت را نشنیده است و عادت ندارم از هیچ کس این قبیل مداخلات را ببینم، حالتم تغییر کرد. آن نشاط و فرحی که در اول مجلس از دیدن احوال دیگرگون و عصبانیت قونسول به من دست داده بود، یکباره مبدل شد به یک تلخکامی و غضب فوق العاده که دنیا را در نظرم تاریک کرد. گویی از صدای این نمایندهٔ اجنبی تمام دستورها و اوامری را که در ظرف یک صد سال از طرف بیگانگان به زمامداران این مملکت داده شده در گوشم طنین انداخت، و سیاهکاریهای اولیای امور گذشته، یکی پس از دیگری، در برابر چشمم گسترده شد، و پردهٔ ضخیم کثیفی تشکیل داد. این بار نوبت عصبانی شدن به من رسید».

اعتراض سردار سپه

«بدواً به قونسول گفتم: اما در خصوص لوله های نفت که بهانهٔ این قبیل مداخلات عجیبهٔ کودکانه قرار داده اند، من شخصاً ملتزم و متعهد می شوم، هرگاه از حرکت قشون و جنگ، بدان صفحات صدمه وارد شود شخصاً غرامت بدهم.

راجع به مذاکراتی که کردید، من جداً اعتراض می کنم و تذکر می دهم که اگر من بعد به این لهجه و به این طرز با من طرف گفت و گو بشوید، ترجیح خواهم داد که رشتهٔ مناسبات خود را با تمام مأمورین دولت انگلیس پاره کنم. خوزستان یکی از ایالات ایران است و خزعل یک نفر رعیت ایران. اگر او خود را تحت الحمایه معرفی کرده، خائن است و من نمی توانم در این قبیل موارد لاقید باشم. لهذا اجازه نمی دهم که در حضور من این طور صحبت بشود. و این کلمات را با تمسخر و استهزا گفتم:

قونسول بیشتر از جا در رفت. تمام متانتی که در نژاد این قوم ضرب المثل است از دستش رفته، کاملاً عصبانی گردید.

من برای این که به او حالی کرده باشم که تندی و عصبانیت و تمام مأموریتها و یادداشتهایی که او حامل است به قدر بال مگسی مرا وا پس نمی نشاند، در حضور خود قونسول، امیرلشکر را احضار کردم و با این که خیال داشتم سه روز دیگر در شیراز مانده و استراحتی بکنم، امر به حرکت دادم و گفتم تمام همراهان را مسبوق نمایند که فردا صبح به طرف خوزستان خواهیم رفت.

نمی خواهم بگویم که این امر و تصمیم من در این موقع در قونسول عصبانی انگلیس چه تأثیری کرد. ابداً انتظار نداشت که از یک رئیس الوزرای ایرانی این طور مکالمه و این قسم تمرد بشنود و ببیند. در مدت صد و پنجاه سال عمال انگلیس عادت کرده بودند که هر سری را در مقابل خود خم شده بیابند، بلکه نقشه هایی را که اصلاً جرأت تعقیب آن نمی رفت، از طرف اولیای امور ایران فراهم شده و استقبال شده ببینند، تا چه رسد به یک حکم قطعی و امر صریح.

قونسول انگلیس گمان می کرد با یکی از ضعیف القلبهای دربار قاجار به سر و کار دارد، که هروقت یکی از نایبهای سفارت، ملازمش را بفرستد و تهدیدی بکند، آن شب به خواب نرود و فردا هر امری را به موقع

اجرا گذارد.

با این که رئیس کابینه سخت مریض بود و چهل درجه تب داشت، کسالت او را اهمیت نداده و به حرکت مصمم شدم. او نیز شائقانه با مرض سخت به راه افتاد زیرا که حفظ وطن برای من اهمیتش بیش از کسالت اطرافیان من است» (ص ٤٤-٤٦).

سردار سپه می نویسد:

«قبل از حرکت از شیراز خبر ورود یک دستگاه طیارهٔ بمب انداز که به میدان جنگ زیدون اعزام شده بود رسید و موجب مسرت شد. همچنین اطلاع رسید که در ساعت ۷ صبح ۲۳ عقرب قریب دو هزار نفر مسلح ازمحمره به بندر معشور اعزام گردیده است، تلگرافاً امر دادم دو طیاره به غرب اعزام شود» (ص ٤٦-٤٧).

دخالت آتاشهٔ نظامی روس

در این موقع تلگرافی از طرف رئیس ارکان حزب کل قشون، سرتیپ امان الله [سپهبد امان الله جهانبانی] می رسد، بدین مضمون که امروز صبح آتاشهٔ نظامی روس به ارکان حرب کل آمد و پیشنهاد می کرد مقرر فرمایند خزعل در شیراز شرفیاب شود. پاسخ دادم ملاقات مرا در بوشهر با شیخ تکذیب کنید. در ضمن احزاب سیاسی فارس برای واقعهٔ خوزستان اعلام کردند با من برای دفاع خوزستان و دفع یاغیان حرکت کنند. من آنها را به سکوت و بردباری امر دادم.

«۲٤ عقرب به شیراز حرکت کردم.

«در کازرون چند دستگاه از تانکهای جدید الاختراع را که برای قشون امر به خرید آنها داده بودم، به عملیات وا داشتم و آنها را در خراب کردن دیوار و عبور از اراضی ناهموار و تپه و گودال نمایشهای عجیبی دادند. اسباب خوشوقتی شد و هزار تومان به فرمانده آنها برای قدرشناسی از این عملیات انعام دادم» (ص ٤٨).

خبر دروغ رویتر و فعالیت اقلیت

تلگرافی به امضای پنج تن وزراء از تهران رسید که خبر رویتر در خصوص ملاقات آقای رئیس الوزراء و خزعل به میانجیگری وزیر مختار انگلیس در بوشهر، وکلای مجلس را پریشان ساخته، مجلس را سرّی اعلام کردند و هیأت دولت را احضار نمودند و از مداخلهٔ خارجی در کار داخلی مملکت» اظهار تشویش کردند و اظهار داشتند:

«آقای رئیس الوزراء که رئیس دولت ایران هستند نباید با یک نفر رعیت یاغی ملاقات کنند و قراردادی به مباشرت نمایندهٔ یک دولت خارجی در امر مملکت ببندند و فرضاً که قراردادی بسته شود، البته مجلس آن را نخواهد شناخت...» (ص ٤۹).

جواب دادم:

کتابخانه و مرکز اطلاع رسانی
بنیاد دایرة المعارف اسلامی

«.... اگر تاکنون من می خواستم مداخلهٔ اجنبی را شرط پیشرفت کارهای خود بدانم، البته در مدت چند سال نمی توانستم استقلال تام و تمام مملکت را حفظ نموده، قشون را از شرق به غرب و از شمال به جنوب توسعه دهم. با توجه به این قضایا مجلس شورای ملی باید مطمئن باشند که من هیچ وقت برخلاف مصالح مملکت و تمامیت استقلال آن اقدامی نخواهم کرد...». در پایان افزودم ممکن است وزارت خارجه خبر رویتر را تکذیب نماید (ص ۵۰).

پس از گذشتن از کازرون و برازجان به بوشهر وارد می شود، اهالی از وی استقبال می کنند.

ملاقات با ژنرال قونسول بوشهر و نایب شرقی سفارت

«روز بعد از ورود، ژنرال قونسول انگلیس مقیم بوشهر و مستر هاوارد نایب شرقی سفارت انگلیس به دیدن من آمدند.

شنیده بودم که بعداز عزیمت من مستر هاوارد نایب شرقی سفارت انگلیس نیز حرکت کرده و خود را به بوشهر رسانیده است.

می دانستم که قدم به قدم مواظب و در صدد هستند که هر قسم هست مرا از رفتن به خوزستان مانع شوند و در راه پیشرفت من عوایقی ایجاد نمایند.

شاید در نتیجهٔ عزیمت این شخص بوده که در مرکز شایع گشت من در بوشهر با نمایندگان انگلیس وارد مذاکره خواهم شد، و به وساطت آنها قضیه را ختم خواهم نمود.

این انتشارات در تهران موجب بعضی زمزمه ها شده و حتی در مجلس شورای ملی هم انعکاس یافت و موقعی به دست مخالفین افتاد تا آغاز بعضی صحبتها بکنند که فقط اخلاق خودشان مجوز قبول آن است. شاید هم حق داشتند چه می دانستند من در چه تصمیمی هستم و چه عقیده دارم. چه می دانستند که لهجهٔ مذاکرات من با مأمورین خارجی چگونه است و در مقابل نمایندگان جسور بیگانه چه سیمایی به خود می گیرم و چه لحنی اتخاذ می کنم.

مفتریان من سالیان دراز است اخلاقاً مسموم شده اند و نمی توانند حقایق را تشخیص بدهند و با عقلی سلیم به قضایا نظر کنند.

این انتشارات طوری به سرعت سیر کرده بود که به محض ورود به بوشهر دریافتم که انعکاس خبر مصالحه و وساطت و دخالت انگلیس قبلا شهر را پر کرده است. من از خنده خودداری نداشتم. متعجب بودم که این مردم چقدر دستخوش تلقینات هستند و چگونه آفتاب را در نتیجه وساوس خارجی ممکن است ستاره بشناسند و روز را شب بگویند...

نمی دانم چه وقت این ملت عمقاً عوض خواهد شد! کی می شود که افراد اهالی در مقابل تهدیدات، در برابر اتهامات، با یک میزان منطقی ایستاده و سقیم را از صحیح تجزیه کنند! چهار سال است جان در کف

نهاده، شبانه روزی ۱۵ ساعت کار کرده و تحمل همه قسم سختی نموده و بالاخره مملکت را به این حالت امروزی رسانده ام. قشون خارجی را طرد، دست مداخلهٔ آنها را کوتاه و استقلال سیاسی مملکت را تثبیت کرده ام. هنوز جمعی پیدا می شوند که از یک خبر واهی به جنبش آمده و تصور می کنند من بعد از این همه زحمات و تجارب تازه دخالت اجنبی را در مملکت خود پذیرفته و کار یک قطعه از ایران را با میانجیگری بیگانگان فیصله خواهم داد!

خارجی چه حقی در خاک ما دارد؟ توسط در مصالحه، وقتی برای دولت بیگانه صورتی دارد که دو مملکت با هم جدلی داشته باشند و او را میانجی قرار دهند. خزعل یک نفر رعیت ایران است. فقط زمامداران ایرانی باید او را تنبیه کنند یا ببخشند.

اگر او خود را تحت الحمایهٔ خارجی می خواند، یا دیگران چنین تصور کرده اند، جز اباطیل و اوهام چیزی نیست. خلاصه من لغت مصالحه و وساطت خارجی را جز به استهزاء نمی توانم تلقی کنم.

به قونسول، وقت ملاقات دادم. انتظار داشتم که این بار نمایندگان بوشهر خیلی سخت تر از مأمورین شیراز و اصفهان صحبت بکنند و باز مرا متغیر سازند.

به عکس، قونسول بوشهر و مستر هاوارد با چهرهٔ خندان و گشاده و ملایمت فوق العاده آمدند و نشستند. بدواً از ملاقات من و از ورود من کمال مسرت را اظهار داشتند و دوستی و یگانگی خود را خاطرنشان نمودند، و خیر و کامیابی مرا در این سفر آرزو نمودند.

سپس مثل این که هیچ اتفاقی نیفتاده و از خیال من و مقدمات امر و مذاکرات همکاران خود ابداً اطلاعی ندارند و شاید اصلاً نمی دانند من عازم کجا هستم، در ضمن صحبت گفتند:

«مستر لرن وزیر مختار هم که این اوقات در بغداد است، بسیار اشتیاق ملاقات دارد و مایل است قبل از مراجعت به تهران شما را ببینند».

«من هم با خونسردی تمام گفتم:

ممکن است به ملاقات من بیایند، اما نه در بوشهر».

«گفتند:

پس در کجا اجازه می دهید؟»

«گفتم:

در زیدون یا اهواز یا محمره منتظر ایشان خواهم بود. خلاصه این که جز در اردوگاه یا سایر مراکز رسمی خوزستان از پذیرفتن ایشان معذورم».

مشارالیهم دریافتند که این کلام من چقدر دامنه دارد، و اشاره به چه نکاتی می خواهم بکنم. ولی هیچ به روی خود نیاوردند. چون سختی و استقامت دیدند، سست و محتاط شدند. این جا به خاطرم آمد که با نمایندگان خارجی چه قسم باید معامله کرد؟ شخصی که مسؤول امور مملکت خود است چرا باید تقاضاهای

بیگانگان را بپذیرد؟ چه اجباری دارد؟ چه محرکی دارد؟ جز ضعف نفس.

زمامدار وطن پرست باید قبلاً موضوع را مطالعه کند. قوانین و حدود اختیارات خود و آن نمایندهٔ خارجی را کاملا تشخیص بدهد و آن وقت به اتکای حق و انصاف با جرأت و استظهار کامل سر بلند کرده و بگوید:

«آقای ایلچی، جناب نمایندهٔ یک دولت عالم متمدن، چه می فرمایی؟ به چه حق، به چه سبب، با من که مسؤول حقوق یک مشت مردم آسیایی هستم این طور صحبت می نمایی؟ از من که نمایندهٔ یک قوم شرقی کهن و تازه از دریای خونین انقلاب بیرون آمده، هستم، چرا این تقاضاهای نامشروع و بی انصافانه را می کنی؟ از چه رو مایل به اختلال امور و در هم شکستن قوای مملکتی هستی که تازه می رود نضجی بگیرد؟»

اگر زمامدار امور مملکت قبلاً با دماغ باز و شهامت کامل حدود و اطراف قضیه را دیده و سنجیده باشد و تسلیم آداب زنانه و شرم حضور و تملق نشود، و حقانیت و حجت خود را مثل آفتابی در مقابل چشم مأمور گستاخ و فریبندهٔ خارجی نگاهدارد، آن شخص چه جواب خواهد داد؟

من که در میدان جنگ تربیت شده ام، همه چیز حتی سیاست را مثل گلولهٔ توپ می دانم که به طرف شخص مبارز می آید. اگر ترس در دل راه دادی و عقب نشستی و به پناهی گریختی، کار تمام است و اگر با پیشانی باز و سر پر شور جلو رفتی، گوی از میدان ربوده ای.

ترس همیشه برادر مرگ است، بلکه پدر مرگ، زیرا که مرگ از ترس به وجود می آید. مأیوس و مرعوب یعنی مرده!

خارجیان همیشه این خُلق مرا امتحان کرده اند، و در قضیهٔ خوزستان نیز کاملا به تحقیق رسانیدند. ملتفت شدند که من حقوق و وظایف خود و تکلیف و سیاست آنها را می دانم. این بود که در بوشهر نمایندگان انگلیس که همیشه در مقابل وزراء و پادشاهان ایران چهرهٔ یک نفر معلم و فرمانده به خود می گیرند، در این مجلس شبیه شده بودند به دو نفر سیاح که فقط تماشاچی اوضاع هستند و هیچ نظری را تعقیب نمی کنند.

من برای این که اگر شکی هم در دل دارند کاملاً برطرف شود، در حضور خودشان امیر لشکر جنوب را خواسته و امر دادم در حرکت به فرونت [=جبهه] تسریع نمایند.

خوشبختانه برای اکمال دلگرمی من، خبر وصول مقدمهٔ قوای غرب به قشلاقات عشایر لرستان نیز در همین اوقات رسید و تا اندازه ای به پیشرفت قطعی اطمینان حاصل کردم. هرچند تا این عده از خاک لرستان کاملا خارج نشوند و به دزفول نرسند خاطرم آسوده نخواهد شد» (ص۵۳-۵۵).

تلگراف وزیر مختار انگلیس: در خط بهبهان و بندر دیلم بمانید

«تلگراف ذیل امشب قبل از حرکت از بوشهر واصل شد. چون جواب کافی و شافی داده و شفاهاً مذاکرات را قطع کرده بودم، لازم ندانستم عجالةً جوابی داده شود».

«مقام منیع بندگان حضرت اشرف وزیر جنگ و فرمانده کل قوا دامت عظمته

«در تعقیب معروضهٔ نمرهٔ ۳۷۰۰ و دستخط جوابیه نمرهٔ ۴۱۱۵ برای استحضار خاطر مبارک سواد تلگراف

وزیر مختار را که از وزیر امور خارجه گرفته شده ذیلاً به استحضار خاطر مقدس می رساند:

«محبت فرموده تحیّات دوستانهٔ مرا الحال که به ایران مراجعت نموده بپذیرید. یقین دارم اگر وضع بدون تغییر بماند، نتیجهٔ منظور حاصل خواهد شد. به واسطهٔ پیش رفتن قوای دولتی در خط غربی بهبهان و زیدون و بندر دیلم که حضرت اشرف وعده فرموده بودید، کار دوستدار خیلی مشکل شده است. در سویره و جیری قشون ایلجاری با کمک قشون دولتی و ایلات هوادار خزعل و بختیاری مصادماتی واقع، متأسفانه منجر به تلفات جانی طرفین شده است، چون اماکن مزبوره چهار فرسخی ایلش، طرف غربی خط فوق الذکر واقع است، مسلّم است که تجاوز از طرف هواداران خزعل و بختیاری نبوده است. باید همچو تصور کنم که این کار بدون اجازهٔ بندگان حضرت اشرف بوده است. بنابراین صمیمانه خواهشمندم احکام اکیده برای فرماندهان محلی صادر فرمایند که به کلی در خط بهبهان و بندر دیلم بمانند. هرگاه بیش از این از خط مزبور پیش بروند و مصادمه واقع شود، شکی نیست که نتایج بسیار وخیمه داشته و باعث منازعه خواهد گردید. موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقهٔ خود را تقدیم می دارد. وزیر خارجه عرض می کند منتظر دستور و امر مبارک هستم. رئیس ارکان حرب کل قشون سرتیپ امان الله نمره ۳۷۶۷» (ص ۵۸).

پخش ابلاغیهٔ دولت با هواپیما

«... در این موقع برای آن که نائرهٔ جنگ خوزستان بیگناهان آن سامان را فرا نگیرد، ابلاغیهٔ ذیل را [= به دو زبان فارسی و عربی] نوشته و به طبع رسانیده، امر دادم که به وسیلهٔ ایروپلان در خوزستان انتشار بدهند، تا همه دشمن مملکت را شناخته و از نیّات و عقاید من هم مستحضر باشند:

ابلاغیهٔ ریاست وزراء و فرمانده کل قوا

«اهالی خوزستان از علما و اعیان و تجار و کسبه و طوایف و شیوخ و غنی و فقیر و زارع و کاسب و بالاخره فرداً فرد و بلا استثناء باید بدانند که قطعهٔ خوزستان یکی از ایالات قدیم و عزیز ایران و جزو صفحاتی ست که انتظام و آسایش عموم اهالی آن جا از روز اول مرکوز خاطر من بوده.... برادران و فرزندان من، تمام شما از وضیع و شریف مظلوم بوده و هستید و قشون دولت با هیچ یک از شما طرفیت ندارد... فقط و فقط خزعل مقصر دولت است و اگر عده ای نظامی به آن حدود اعزام می شوند برای سرکوبی و تدمیر شخص اوست... در خاتمه نظر به این که من جز شخص خزعل دیگری را مقصر نمی شناسم، تا زمانی که اعلان یورش داده نشده، هر یک از اتباع خزعل هم بیایند و پناهنده به قشون شوند، من از تقصیر سابقهٔ آنها صرف نظر می کنم... ولی اگر اعلان حمله و یورش داده شد، هر کسی که بر ضد قشون اسلحه در دست داشته باشد در ردیف خود خزعل محسوب و جزای او فقط مرگ خواهد بود... رئیس الوزراء و فرمانده کل قوا رضا» (ص ۵۹-۶۳).

دو یادداشت شدید اللحن انگلیس

سردار سپه از بوشهر با کشتی مظفری به طرف خوزستان حرکت می کند، در حالی که خبر کتبی محرمانه ای رسیده بود که خزعل از تجهیزات قشون سخت نگران است و قوای

خود را در سر راهها متمرکز کرده است و از مسیر من نیز آگاه است (ص ۷۳).

«در بندر دیلم تلگرافی از تهران رسید که هیأت وزراء تقاضای مخابرهٔ حضوری دارند. به دبیر اعظم و وزیر پست و تلگراف امر دادم با من به تلگرافخانه بیایند. معلوم شد در تعقیب سختگیریهایی که انگلیسیها برای عدم عزیمت من به خوزستان کرده اند، در این موقع که دیدند جداً وارد میدان جنگ می شوم عصبانی گشته و دو فقره یادداشت شدیداللحن یکی صبح و یکی عصر امروز به وزارت خارجه فرستاده اند و به شتاب تمام مطالبهٔ جواب می کنند. صورت تلگراف وزارت امور خارجه متضمن نُت ها [= یادداشتها] از این قرار است:

«حضور حضرت اشرف آقای رئیس الوزراء دامت عظمته

دو مراسلهٔ فوری امروز ظهر چهارم قوس از سفارت انگلیس رسیده که عیناً به عرض می رسد:

مراسلهٔ اول

«آقای وزیر

پس از ملاقات امروز صبح با آن جناب مستطاب، دستورالعملی از وزیر امور خارجهٔ اعلیحضرت پادشاه انگلستان رسیده که مراسله ای به مفاد ذیل به عنوان جناب مستطاب عالی ارسال دارم. دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان پیشنهاد دوستانه نموده بودند که مساعی جمیلهٔ خود را برای ایجاد مصالحهٔ دوستانه با شیخ خزعل (شیخ محمره) به کار برند، و حضرت اشرف آقای رئیس الوزراء وعده داده بودند که هرگاه شیخ، اظهار اطاعت و انقیاد نماید، معظم له بر علیه مشارالیه استعمال قوای مسلحه نخواهند نمود. دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان افسوس دارند که حضرت اشرف به وعدهٔ مزبور وفا نکرده و نصیحت دوستانهٔ دولت دوستدار و وساطت مشارالیه را رد نموده اند. و پیشنهاد ایشان را مورد توجه قرار نداده اند، بنابراین، دولت پادشاه انگلستان حال ناگزیرند که پیشنهاد خود را مسترد و اظهار نمایند که دیگر نمی توانند به «شیخ محمره» و به «بختیاریها» فشاری را که برای اسکات آنها می آورند، ادامه دهند. هرگاه عملیات فعلی کارگزاران ایران موجب ورود صدمه و خسارات جانی و مالی به اتباع انگلیس گردد، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان دولت علیه را مستقیماً مسؤول آن دانسته، و عهده دار پرداخت غرامت کامل صدمات و خسارات مزبور می شمارند. در همین حال دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان برای خود این حق را حفظ می کند، که به هر نحو و طریقی که صلاح و مقتضی بداند از طرف خود اقداماتی برای حفظ و حراست جان و مال رعایای انگلیس به عمل آورند. برحسب دستورالعمل مستقیم مستر چمبرلن محترما خواهش دارم، محبت فرموده این مراسله را بدون تاخیر به حضرت اشرف آقای رئیس الوزراء ابلاغ دارید» (ص ۷۹-۸۰).

مراسلهٔ دوم

«آقای وزیر

نظر به مراسلهٔ سابقهٔ خود مورخهٔ امروز برحسب دستورالعمل وزیر امور خارجهٔ اعلیحضرت پادشاه

انگلستان محترماً مراسلهٔ رسمی ذیل را به عنوان آن جناب مستطاب ارسال می دارم. باید خاطر آن جناب مستطاب را مستحضر سازم که درماه نوامبر ۱۹۱٤ دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان اطمینانات رسمی به جناب اجل شیخ محمره داده اند، که در صورت وقوع تجاوزی از طرف دولت علیه نسبت به حوزهٔ اقتدار معزی الیه نسبت به حقوق شناخته شدهٔ او، یا نسبت به اموال و علاقجات ایشان در ایران متعهد خواهند بود، برای تحصیل راه حلی که نسبت به خود ایشان و دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان رضایت بخش باشد به ایشان مساعدت لازمه بنمایند. به همین نحو دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان جمیع قوای معزی الیه را از هرگونه تعرضات و حملات دولت خارجی یا تجاوزات چنین دولتی نسبت به حوزهٔ اقتدار مزبور و حقوق شناخته شدهٔ مشارالیه، یا نسبت به اموال و عمارات ایشان در ایران، حفظ و حراست خواهند نمود. اطمینانات فوق به شیخ محمره و جانشین مشارالیه، که از اعقاب ذکور او باشند داده شده، و تا وقتی که شیخ و اعقاب ذکور او، از مراعات تعهدات خود نسبت به دولت علیه تصور ظن نمایند، معتبر و دارای اثر است، ولی مشروط بر این که انتخاب جانشین شیخ از اعقاب ذکور مشارالیه، منوط باشد به مشاورهٔ محرمانه با دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان، و جلب رضایت ایشان تا وقتی که معزی الیه و اعقاب ذکور مزبور رویهٔ اطاعت نسبت به آراء و نصایح دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را ادامه دهند و رویّه ای که نسبت به دولت مشارالیه رضایت بخش باشد داشته باشند، در مقابل دولت علیه، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان جمیع مساعی خودرا به کار خواهند برد که «شیخ محمره» را در وضعیت قطعی و استقلال محلی نگاهدارند. مستر چمبرلن، از سر پرسی لرن خواهش نموده اند که مقرر دارند قونسول ژنرال اعلیحضرت پادشاه انگلستان مقیم بوشهر یا قونسول اعلیحضرت پادشاه انگلستان مقیم شیراز، درصورتی که حضرت اشرف در نقاط مزبور باشند مکاتبهٔ رسمی به مفاد فوق تسلیم حضرت اشرف آقای رئیس الوزراء نمایند. انتهی مشارالملک شب پنجشنبه ۵ قوس نمرهٔ ۳۷۹۱ رئیس ارکان حرب کل قشون سرتیپ امان الله».

سردار سپه: یادداشتها را برگردانید

«هیأت وزرا که استیصالشان از عبارت تلگراف حضوری واضح بود، کسب تکلیف کردند. بعد ازملاحظهٔ تلگراف، چون هیچ پیشامدی و موضوع مهمی در فکر من نمی تواند ایجاد تزلزل کند، بدون تردید هیات وزراء را مورد مؤاخذه قرار دادم که چرا اصلاً نُت ها را گرفته اند. اینک عین تلگرافی که در این مورد به هیأت وزراء مخابره نمودم:

«تهران

جناب مستطاب اجل آقای ذکاءالملک وزیر مالیه دام اقباله

اگرچه جواب مراسله ای را که تهیه کرده اید هنوز من ندیده ام و ازمفاد آن مسبوق نیستم که نظریات خود را درنفی و اثبات آن اظهار دارم، با اطلاعی که مدلول مراسله حاصل کرده ام، همین قدر تذکر می دهم که من این قبیل مراسلات و مکاتبات را نمی توانم در کابینهٔ خود ضبط و ثبت نمایم. جناب عالی اگر مفاد

مراسله را بخواهید در تحت شور و مشاوره قرار دهید، مختارید، زیرا که معتقدات من همین است که اظهار کردم. فعلاً که جمعه غرّهٔ ماه است مشغول حرکت به فرونت هستم. رئیس الوزراء و فرمانده کل قوا، نمرهٔ ۶۹۳۰».

«چنان که ملاحظه می شود تصریح کردم که کابینهٔ من معتاد به گرفتن این قبیل نوشته ها نیست، امر دادم با کمال شدت نُت ها را مسترد داشته، بگویند هرکس هر عقیده ای دارد، اِعمال کند. من نظریهٔ خود را انجام خواهم داد» (ص ۸۱-۸۲).

تسلیم خزعل

«در این ضمن تلگرافی از طریق بوشهر از خزعل رسید به شرح ذیل:

مقام منیع حضرت اشرف آقای رئیس الوزراء دامت عظمته

تأخیر اسف انگیز که در رسیدن تلگراف حضرت اشرف به فدوی روی داده، مانع شد از این که زودتر در جواب مبادرت شود، و باعث انفعال و شرمندگی فدوی گردید. تلگراف سابق فدوی نه فقط انقیاد و اطاعت فدوی را به دولت علیه ایران، که همیشه مطیع اوامر مطاعهٔ آن دولت بوده و هستم، ظاهر می ساخت بلکه اطاعت صمیمانه و قلبیهٔ فدوی را در آتیه ضمانت می نمود. به قدری سوء تفاهم به واسطهٔ عدم مراودهٔ شخصی فیما بین حضرت اشرف وفدوی به وقوع پیوسته که فدوی شرفیابی حضور حضرت اشرف را فوق تصور برای رفع اشتباهات و سوء تفاهم که در خاطر مبارک جای گرفته، ضرور می دانم. فدوی مطمئن از انجام این مقصود هستم. همان ملاقاتی که مشتاقانه مترصد بوده ام، با کمال شعف استقبال می کنم، تا دفعهٔ دیگر حضرت اشرف را از اطاعت و انقیاد و دولتخواهی و جان نثاری خود مطمئن و خود را در لیاقت و اطمینان دوستی و مساعدت حضرت اشرف ثابت نمایم. فدوی خزعل».

جواب تلگراف خزعل

«آقای سردار اقدس

خود شما بهتر از همه کس مسبوقید که من در ضمن تمام اقدامات وعملیات خود، جز استحکام ارکان مملکت قصدی نداشته و همیشه مایل بوده ام که کارکنان امور، از قبیل شما، پیوسته متوجه مرکزیت مملکت باشند. هرگز مایل نیستم امثال شما را که می توانید مصدر خدمت عمده به مملکت باشید، محو و نابود نمایم. در جواب تلگراف اولیه هم که تسلیم قطعی را تذکر داده بودم، نظرم همان حفظ اصول تمرکز، یعنی اصول اولیه بود. حالا که ندامت را پیشرو مقصود قرار داده و از روی عمق خاطر به تمام احکام و مطالب سابقهٔ من متوجه شده اید، من هم ملاقات شما را استقبال می کنم و حالا که به دیلم آمده و به شما هم نزدیک شده ام، با کمال اطمینان خاطر می توانید به هندیجان آمده، این جانب را ملاقات و به توجهات دولت و سرپرستی من امیدوار باشید. رئیس الوزراء و فرمانده کل قوا» (۸۵-۸۶).

در زیدون

جمعهٔ ششم قوس [آذر] ساعت چهار بعدازظهر به ناحیهٔ زیدون که قسمت اول اردوگاه است، وارد می شوند.

«من که معتاد به اعمال سربازی هستم و عمر خود را در میدانهای جنگ و مؤانست با توپ و تفنگ صرف کرده ام، اشتغال به مهام مملکت در این چند سال مرا از توقف در اردوگاهها باز داشته بود. از دیدن لشکرگاه چنان سروری به من دست داد که گویی بعد از سالها غربت به وطن رسیده ام، با دوستان عزیز را پس از سفری دور و دراز ملاقات کرده ام.

از ملاحظهٔ چادرهای اردو که در کنار رودخانه زده اند، لذتی فوق العاده می برم، زیرا که بهترین موقع زندگانی را که عبارت باشد از ایام توقف در میان سپاه به خاطرم می آورد. فوراً به سرتیپ فضل الله خان [سپهبد فضل اللهٔ زاهدی] رئیس اردو که تا یک فرسخ به استقبال آمده بود، امر دادم قشون مهیای سان شود. مقارن این حال ایروپلانی که مأمور اکتشاف بود رسید، و موضوع تحقیقات خود را در لفافه پیچیده از بالا به زیر افکند. بسته را گشودم و از طرز اعمال و نظریات و مراکز قوای دشمن مطلع شدم. صاحبمنصب مأمور این اکتشافات، نایب ارفع الملک [سرلشکر حسن ارفع] است که از جوانان تحصیل کرده در اروپاست و اخیرا امر به ورود او در قشون داده بودم. در انجام وظیفهٔ خود، هوشی قابل تمجید ابراز داشته و با طرز رضایت بخشی از نقاط مختلفه تحقیق کرده است. پیشنهاد ارکان حَرب را دایر به ترفیع رتبهٔ او، در همین محل تصویب و ابلاغ کردم. معلوم می شود ابلاغیه ای که در بوشهر امر به تحریر و طبع داده بودم، توسط همین صاحبمنصب و همین ایروپلان در صفحهٔ خوزستان پراکنده شده و اسباب وحشت فوق العادهٔ قوای خصم گردیده است، ملتفت شده اند که کارهای من با اعمال صدو پنجاه سالهٔ اخیر زمامداران ایران قابل مقایسه نیست، و التجای به خارجه به اندازهٔ خردلی برای آنها مفید نبوده، جز اطاعت به مرکزیت مملکت وانقیاد نسبت به اوامر دولت و فرمان من چاره ندارند. انتشار این ابلاغیه طوری آنها را پریشان کرده که خزعل و بستگانش به جای تصمیمی که دو شب قبل برای غرق کشتی من داشتند فوراً به نقل و تحویل نقدینه و جواهر خود پرداخته، دیگر مجال تصمیم جدی ندارند. چون به رأی العین دیدند که هیچ خطری و امر خطیری، حتی غرق در دریا، مرا از عزمم، متزلزل نخواهد نمود. بعد از گذشتن از آن مهالک مرا سالماً در اردوگاه دیدند، جز فرار و تسلیم برای خود راهی و چاره نمی بینند. این نقاطی ست که قدم به قدم با جنگ از دست خزعلیان انتزاغ شده است. تنها برای تصرف قصبهٔ زیدون دوازده ساعت جنگ مستمر لازم بود. این نقطه در دهم عقرب به تصرف قشون درآمد. و متمردین به جانب ده ملا و هندیجان گریختند. هنوز هم علائم گلوله توپ بر دیوار خانه ها نمایان است» (ص ۸۷–۸۸).

احوال اردوی بهبهان

«برای این که از حالت و عملیات ستونی که از اصفهان تجهیز شده بود و بایستی از بحبوحهٔ بختیاری گذشته به بهبهان بیاید، اطلاع کامل حاصل گردد، طیاره را مأمور کردم که به بهبهان برود و خبر بیاورد. شهر

بهبهان در سیزده فرسخی شمال زیدون واقع است. این عده تحت فرماندهی سرتیپ محمد حسین میرزا رئیس ارکان حرب لشکر جنوب تجهیز شده بود و معلوم شد با وجود تمام موانع و زحماتی که برای عبور این عده از داخلهٔ بختیاری و گذشتن از جبال صعب العبور فراهم بوده، برف و کوه و دره های سخت را طی کرده و به بهبهان وارد شده اند. عبور از کوهستان بختیاری، به نظر خیلی خطیر می آمد، زیرا که سال گذشته که عدهٔ مختصری به طرف خوزستان اعزام داشته بودم، در داخلهٔ بختیاری به مشکلاتی برخورده و غفلةً مورد حمله واقع شدند، و چون ابداً مهیای جنگ نبودند، جمعی از آنها را گرفتار و قطعه قطعه ساختند.

البته احتمال می رفت که این اردو هم که از هرحیث موقعیت بختیاری را تهدید می کرد مجدداً دچار خطر شود. خاصه با نقشه ای که میان خزعل و بعضی خوانین بختیاری ترسیم شده بود... این همان اردویی ست که شخصاً در اصفهان مجهز کرده و سان دیده و در هفدهم عقرب [آبان] روانه کرده بودم... اردوهای من نیز با سرعت عملی فوق العاده پیش می آیند و بیشتر اسباب اضطراب دشمن شده اند. می خواهم به مرکز خوزستان بروم...» (ص ۸۸- ۸۹).

تلگراف دیگر خزعل و جواب آن

«امروز [غرّهٔ جمادی الاولی] ... مجدداً از خزعل تلگرافی رسید... اظهار تأسف و انفعال کرده، سپس در ضمن تجدید اطاعت و انقیاد متذکر شده است که مدلول تلگراف اولیهٔ او در حکم تسلیم قطعی بوده و همان است که من قبلا متذکر شده بودم و ضمناً مصرانه طلب تأمین و عفو اغماض نموده است». در جواب نوشتم «... لازم است به فرونت مقدم آمده، حضوراً تأمین خود را درخواست و مراتب اطاعت و انقیاد خود را تجدید نماید» (ص ۸۹ــ ۹۰).

از زیدون به لنگیر می روند. معلوم می شود «خزعلیان مواقع خود را تخلیه کرده و رفته اند» (ص ۹۵).

خزعل تلگراف دیگری می فرستد بدین مضمون که فدوی را به هندیجان احضار فرموده بودند به علت ضعف مزاج اجازه فرمایید فرزندم خدمت برسد. جواب داده می شود او را به ده ملا نزد من بفرستید. در کنار رودخانهٔ زهره پسر شیخ به نام سردار لشکر (شیخ عبدالکریم) به ملاقات سردار سپه می رود و مراسلهٔ پدر را تسلیم می کند که در آن نوشته شده بود: «خانزاد عبدالکریم را به استقبال و تشرف حضور مبارک» فرستادم. امید است که از تشریف فرمایی محمره چاکر را مفتخر فرموده... امر امر مبارک است». سردار سپه به شیخ جواب می دهد چون به علت کسالت مزاج قادر به سواری اتومبیل نیستید، «تصویب می کنم که باهمان وسیلهٔ جهاز به اهواز عزیمت نمایید. من هم چون خط سیرم از اهواز است و بدواً به آن جا خواهم آمد در همان جا مرا ملاقات خواهید نمود» (۹۸، ۱۰۳ــ۱۰۴).

دستور سردار سپه به وزارت خارجه

وزیر خارجه تلگرافی اطلاع می دهد «...امروز شنبه رسماً شارژ دافر انگلیس را به وزارت خارجه خواستم. هرطور بود مراسلهٔ مراجعه به قرارداد را پس داده، تفصیل را به هیأت وزراء اظهار کردم...» (ص ۱۰۰).

سردار سپه در تلگراف خطاب به ذکاءالملک وزیر مالیه تذکر می دهد:

«... در این صورت با مسؤولیتی که من در پیشگاه این مملکت عهده دار هستم، از این به بعد هر مراسله ای که از هر سفارتخانه ای در هر باب برسد، هیأت دولت مکلف هستند که عین آن را به من مراجعه داده کسب تکلیف نمایند تا هر جوابی لازم داشته باشد تعیین و با نظر دولت به مقام اجرا و عمل گذارده شود...» (ص ۱۰۲). وی بار دیگر در تاریخ ۱۳ قوس ۱۳۰۳ این دستور را خطاب به ذکاء الملک تکرار می کند و می نویسد، به این عبارت در نطق وزیر خارجه اعتراض دارم که گفته است: «در خاتمه نظریات دولت ایران را در حفظ حقوق حاکمیت خود تجدید می نماید». سردار سپه تأکید می کند که در مراسلات سفارتخانه ها نخست به من مراجعه نمایید (ص ۱۲۷).

چند خبر

چون در جراید تهران خبر اسیر شدن سی نفر انگلیسی انتشار یافته بود «که به واسطهٔ اسارت آنها مذاکراتی بین من و نماینده انگلیس جریان پیدا کرده است...»، موضوع را به توسط حکومت نظامی تهران تکذیب می نماید (ص۱۰۲).

امیر لشکر غرب، احمد [سپهبد احمد امیر احمدی]، تلگرافی اطلاع می دهد که قوای اعزامی بعدازظهر هفتم قوس به دزفول خواهد رسید. «تبلیغات و ابلاغیه هایی که میان طوایف به وسیلهٔ طیاره ریخته شده فوق العاده اسباب تزلزل آنها را فراهم و در مقابل عظمت قشون سر تسلیم و انقیاد خم کرده...».

«نایب ارفع الملک از دیلم به وسیلهٔ تلگراف اطلاع داد که در نتیجهٔ پرواز طیاره معلوم کرده است در یک کیلومتری شمال معشور عده ای قریب ۸۵۰ نفر پیاده و ۴۵۰ نفر سواره دیده است که به عجله خود را به ساحل می رسانیده اند. از این فرار بقیهٔ قوای خزعل در دریا یا دهات ساحلی پناهگاهی می جویند» (ص ۱۰۵-۱۰۶).

«از ده ملا به اهواز

جمعهٔ ۱۳ قوس، صبح در اتومبیلهای خود که بنا بر دستور سابق از راه هندیجان به ده ملا آورده بودند، نشسته به طرف اهواز حرکت کردیم. پسر شیخ خزعل با چهرهٔ سیه فام در اتومبیل نشسته و برای هدایت ما جلو افتاد. به خاطرم گذشت که همیشه راهنمایی غراب را مشؤوم می دانسته اند و من امروز به مبارکی و با فتح و فیروزی طی مسافت می کنم... مخصوصاً محض مخالفت و بی اعتنایی به خرافات و اوهام در موقع حرکت از تهران، هرچند یکی دو نفر از همراهان، مرا به تأخیر یکی دوروزه موعظه کردند، نپذیرفتم و در ۱۳ عقرب حرکت

کردم. این روز و این برج را برای سفر مناسب نمی دانستند و من اعتنا بی به موهومات آنها نکردم. امروز هم که ۱۳ قوس است مخصوصاً به من خاطرنشان کردند که ازعزیمت به شهر اهواز خودداری نمایم.... قشون فاتح من نیز قدم به قدم خزعلیان را عقب نشانده و این خاک گرامی را ازوجود قشونی که خزعل به جبر و تهدید تا زیدون فرستاده بود، پاک کرد» (ص ۱۰۶-۱۰۷).

«تهدید دلسوزانه

پنج فرسخ به اهواز مانده، اتومبیلی در میان گرد و غبار پیدا شد. از اتومبیل من گذشته به امیر لشکر جنوب و امیر اقتدار رسید. بعد از چند دقیقه مشارالیهم به نقطه ای که برای اصلاح اتومبیل ایستاده بودم، رسیدند و با نهایت اضطراب، لرزان و در حال رقّت گفتند:

این قونسول روس بود که محض دولتخواهی و محبت می خواست حضرت اشرف را مطلع سازد که صلاح نیست در این موقع بی محابا وارد اهواز شوید، زیرا که شیخ قوایی در اهواز جمع آورده و تمام هواداران او مسلح اند و درو بام کوچه و معبر را گرفته اند، و اگر وارد شوید همگی را دستگیر خواهند کرد. زنهار، از ورود به اهواز خودداری نمایید و از کید دشمن ایمن مشوید. حال، ما از حضرت اشرف استدعا می کنیم، صرف نظر فرموده وارد نشوید و ترحمی بفرمایید، که همه تلف نشویم و آسیبی به وجود مبارک نرسد».

در ضمن صحبت، من مواظب احوال این دو مرد بودم که با وجود دیدن مخاطرات عظیمه و جنگهای بسیار، باز از ترس یا برای حفظ جان من، این طور مضطرب و گریان شده اند. ازطرفی هم به آنها حق می دادم که مرا به تأمل و تفکر دعوت می نمودند. زیرا که امر، بسیار خطیر بود. وارد شدن به قلب دشمن و خود و همراهان را تسلیم کردن، از تهور خالی نبود. اگر قونسول روس ما را برای مصالح سیاسی خود و دامن زدن به آتش هم بیم داده باشد، و چنان که می گفت شهر اهواز مسلح هم نباشد، اما برای خزعل حاضر کردن عده ای که ما را دستگیر نمایند کاری نداشت، زیرا که اردویی همراه ما نبود و سه چهار روز وقت لازم داشتیم که قشون برسد.

در این جا من قدری به فکر فرو رفتم. نه از ترس جان خود، زیرا این متاعی ست که هیچ وقت در مدت عمر قیمتی برایش قائل نبوده ام، اما برای همراهان، که محض متابعت من در مهلکه افتاده بودند. ولی این تأمل یک لحظه بیشتر طول نکشید. توقف یا مراجعت بدترین شکست و نشانهٔ نهایت ترس بود. با خود گفتم کسی که به این کارهای خطیر مبادرت می ورزد نباید به این ملاحظات قدم وا پس گذارد.

این دو نفر هم به واسطهٔ اضطرابی که نشان می دادند مرا فی الحقیقه متغیر کردند. پس سخن آنها را قطع کردم و بر آنها بانگ زدم و گفتم:

جان شریف است، اما در میدان جنگ نباید آن را تا این اندازه قیمت نهاد. با وجود تمام این خطرها، مسلح بودن هواداران خزعل در اهواز، سوء قصد و تجهیزات شیخ، نبودن قشون و غیره، چون عزم کرده ام باید به اهواز بروم و هیچ چیز حتی گلوله توپ هم مرا برنمی گرداند. می گویید بی احتیاطی ست و تهور است؟

باشد! اشخاص کم دل، شجاعت را تهور می خوانند و شهامت را بی احتیاطی!...

من تنها وارد این شهر پر دشمن می شوم و با تمام قوای خزعل مقابله می کنم...

این دو نفر خود را پس کشیده و عقب ماندند. چون دیدم تأخیر اسباب توهم است، بر اتومبیل سوار و با یک نفر نظامی به طرف اهواز راندم» (ص ۱۱۸-۱۱۹).

«ورود به اهواز

جمعهٔ ۱۳ قوس، ساعت پنج بعدازظهر به اهواز رسیدم. عدهٔ کثیری با اتومبیل و اسب تا نیم فرسخی به استقبال آمده بودند و هرقدر به شهر نزدیک می شدیم، جمعیت مستقبلین افزوده می شد. از جمله سردار اجل پسر خزعل و هشت نفر از رؤسای عشایر. خود خزعل بواسطه کسالت یا ترس هنوز به اهواز نیامده بود. کوچه های شهر را آیین بسته و بیرقهای بسیار نصب کرده بودند. خیلی متأسفم که نتوانستم به موقع، از نحر شتری که در سر راه کشتند جلوگیری کنم. حال این حیوان بزرگ ترحم انگیز بود. عدهٔ زیادی زیر سلاح بودند و در معابر و روی بامها جای داشتند. ولی عجب است که یک نفر زن، حتی روبسته هم دیده نمی شد. عمارت خزعل که بهترین ساختمان این شهر است برای ورود ما مهیا شده بود. هرچه به عمارت نزدیک می شدیم، اشخاص مسلح متراکم تر بودند. زیر درختها و کنار دیوارها ایستاده و بر تفنگها تکیه داشتند و گوسفندوار به یکدیگر تنه می زدند، و ازمیان چارقدهای سرخ مثل گل شقایق صورت سیاه خود را نشان می دادند. قصد خودنمایی ندارم ولی هرکس دیگر بود شاید خود را می باخت و تحمل این موقعیت را نمی کرد. به قصر شیخ وارد شدم و در اطاق خاصی که معین شده بود راحت کردم. مردم تا پاسی از شب به تماشای همراهان ما که از عقب می آمدند مشغول بودند. قریب دو از شب، دبیر اعظم با اتومبیلی دیگر رسید» (ص۱۱۹-۱۲۰).

«شب اول در اهواز

امشب موقعیت من خالی از غرابت نیست. تنها در قصر دشمن نشسته ام و میزبان من با چند هزار نفر مسلح که دارد، هراسان شده و به ساحل پای ننهاده، کشتی خود را در وسط کارون نگاهداشته است. مهمان یک نفر است و باید میزبان را با وجود قوای بسیاری که دارد امان بدهد. این ورود بی باکانهٔ من به قلب دشمن و نترسیدن از یک شهر مسلح، بیش از هزار توپ و صدهزار قشون در مرعوب کردن خصم موثر شده است...

من در ظرف یک ماه چند صد فرسنگ را پیموده، کوه و دشت و دریا را در نوشتم و شخصاً به میدان آمدم و هیچ چیز مرا از ورود به قلبگاه خصم باز نداشت. اینک من در اهواز هستم و او در میان رود کارون. عمارت امارتش، فرو ریخت. کارون به یاد مظالم او دشنامش می دهد. هیچ قوه ای از داخل و خارج به فریاد او نرسید. هیچ جریان پلیتیکی مجال نفوذ نیافت. مثل شاهین به سینهٔ او چنگ فرو بردم. او را عفو کردم و فردا باید در خانهٔ غصبی خودش از من رخصت یافته، خاضعانه بخشایش بطلبد و ازمقام امارت به موقعیت یک نفر مرد زارع مطیع متمول تنزل کند...» (ص۱۲۰-۱۲۱).

تقاضای خزعل

«خزعل بالاخره از کشتی بیرون آمد و در منزلی که برای او تهیه دیده بودند وارد شد. مراسله ای نوشته که چون درخود لیاقت شرفیابی نمی بیند یک نفر از همراهان محترم خود را نزد او بفرستم. من هم فرج الله خان بهرامی (دبیراعظم) را که از بدو زمامداری با من بوده و در سفر و حضر همیشه ملتزم خدمت و مرجع حفظ اسرار من بوده، و در این سفر پر خطر نیز عاشقانه و داوطلبانه با من حرکت کرده است، امر دادم که برود و مطالب شیخ را اصغا کند».

مطالبی که شیخ خزعل به بهرامی گفته بسیار عجیب است ازجمله: «خواهش دارم قطعاً به من اطلاع بدهید که آیا حقیقةً حضرت اشرف وارد اهواز شده اند و شخصاً این جا تشریف دارند؟ شما با چه جرأت و با کدام پیش بینی این طور بی باکانه وارد اهواز شده اید؟ شهری که تمام مجهز است، و اهالی آن برضد شما مسلح شده اند. من نمی گویم دوستان و سواران خود من، من می گویم اگر یکی از دشمنان من در ورود به این شهر شما را هدف گلوله خود قرار می داد چه می کردید و من چه می توانستم بکنم؟!» که از طرف دبیر اعظم جوابهای تند می شنود. خزعل بعد از درِ دیگر وارد گفتگو می شود و پیشنهاد می کند رئیس الوزراء نوهٔ او (دخترِ سردار اجل پسر شیخ) را که فوق العاده خوشگل است عقد کنند و قول بدهند که پسر آنها ولیعهد ایران باشد...» (ص ۱۴۰- ۱۴۵).

مواجهه با خزعل

«بالاخره به خزعل وقت دادم، که فردا ساعت ده بیاید. موقعی که در ایوان جنوبی عمارت قدم می زدم، وارد شد. فوراً به پای من افتاد و بوسیدن گرفت. او را بلند کردم و استمالت نمودم». او گفت «... من مردی پیر و مریضم و قدرت جسارت نداشتم. مرا بر این گماشتند و محرک شدند. اکنون پوزش می طلبم و عفو می خواهم. من بعد نوکر صدیق دولتم و اقرار کرد که از حقایق اوضاع کور و کر، و جاهلانه آلت دست مفسدین بوده است...».

«گفتم: برو مطمئن باش که نه طمع به مال و نه قصدی به جان و آبروی تو دارم. به هیچ وجه در صدد افنای تو نیستم به یک شرط که من بعد خود را ایرانی بدانی و چشمت به طرف تهران باشد نه جای دیگر. زیرا که هرکس به خارجه تکیه کند، ایرانی نیست... اگر بعدها رویهٔ سابق را ادامه بدهی، تنها مجازات تو اعدام است. برو» (ص ۱۴۶- ۱۴۸).

دیدار طبقات مختلف و نمایندگان خارجه با سردار سپه

«اعضای دوایر و رؤسای قبایل و شیوخ و تجار و کسبه و علما و نمایندگان خارجه و غیره به دیدن آمدند. قونسول انگلیس هم وقت ملاقات خواست، پذیرفتم. آمد و در ضمن تذکر داد که سر پرسی لرن وزیر مختار نیز با طیاره به اهواز رسیده اند و به دیدن خواهند آمد. بعد از رفتن او قونسول روس نیز از من ملاقات کرد و ابراز

نهایت مسرت نمود. روس ها طبعاً و قلبا خوشوقت بودند. جراید و بی سیم آنها مرتباً اوضاع این صفحه را تحت دقت و مطالعه قرار داده و با اضطراب یا شوق، از خبر پیشرفت سیاست انگلیس یا تقدم عملیات قشون ایران استقبال می کردند. خیال می نمودند که این شکست سیاست انگلیس به نفع پلیتیکی آنها تمام خواهد شد و دولت ایران هرقدر با انگلیس مخالفت می کند قهراً به آنها نزدیک می گردد. در حالتی که این عقیده بی اساس و سطحی ست. در نظر من خارجی، خارجی ست و همسا یه، همسا یه. تا مشفقند و بیطرف و خیرخواه، دست دوستی ما به جانب آنها دراز است، و به محض این که در خانهٔ ما سنگ بیندازند و آتش بر یزند، تیر تنفر ما به سوی آنها گشاده خواهد بود.

چقدر اسباب تأسف است که درمیان سیاسیون مجرّب این دو دولت همسا یه، هنوز کسی پیدا نشده است که ایران را از نقطه نظر خود ایران ببیند، نه از لحاظ دولت دیگر. مثلا پیشرفت ایران را به نفع خود مملکت داریوش بشناسد و از این پیش آمدن دولت همسا یه، از این حیث متغیر شود که در امور یک ملت نجیب مترقی دخالت می نما ید، نه از آن جهت که پیش آمدن آن دولت، موجب عقب نشینی خودش خواهد بود!

چه ضرر می برد فلان دولت، اگر ایران قوی و آباد باشد و ایرانی به آسودگی در روی افتخارات تاریخی خود زندگی کند؟

من وقتی که به قلب خود رجوع می کنم، هیچ حبّ و بغضی نسبت به این دو همسایهٔ دیرین ایران احساس نمی کنم. با چشم صمیمیت به طرفین می نگرم. طبیعةً دولت من هم نسبت به آنها صمیمی خواهد بود. امید است با رو یه ای که تا کنون تعقیب شده کم کم نما یندگان خارجه را معتاد سازم که مسائل ایران را از نظر خود ایران ببینند، و جز به چشمی که به ملل اروپا نگاه می کنند، بر یک ملت قدیم آسیا یی ننگرند. تا حال گمان می کنم این نقشه خیلی پیشرفت کرده است و من بعد هم به کمال خواهد پیوست» (ص ۱۴۹–۱۵۰).

سردارسپه به خزعل می گویند:

«من بعد اگر مطلبی دارید به حکومت نظامی خوزستان مراجعه کنید. شیخ گفت: چون کسالتم شدت کرده و ضعف پیری نیز مزید بر علت شده استدعا دارم اجازه فرما ید در اهواز بمانم و یکی از پسرانم در نقاطی که سرکشی خواهید کرد، در خدمت باشد. پذیرفتم. از آن به بعد شب و روز در کشتی بود و پسرش به همراهان مرافقت می کرد».

تلگراف خزعل و اقلیت مجلس

«وصول تلگراف [تسلیم] خزعل در مجلس، برای مزدوران او، اثر بمب کرده بود. مثل عمارتی که ستونش را بکشند پریشان و منقلب شده بودند. نمایندگان آگاه وطن پرست با پیشانی بلند از دفاعهای خود و حمایت دولت و گذراندن بودجهٔ وزارت جنگ مباهات نموده و تا اندازه ای معنی و نتیجهٔ کار و صمیمیت نسبت به وطن را آموخته بودند» (ص ۱۴۹).

سر پرسی لرن و سردار سپه

«چون لازم بود از نمایندگان خارجه بازدید بشود، مراسم را انجام دادم. از جمله در منزل قونسول انگلیس، سر پرسی لرن هم ملاقات شد. انتظار داشتم که وزیر مختار با شدت و سختی مذاکره کند و چهرهٔ ناراضی نشان بدهد، یا لااقل از سرگذشت جریانهای خوزستان مبسوطاً مذاکره نماید، اما مشارالیه بدون این که اظهاری کرده، یا اشاره به گزارش این ایام بنماید، خاتم خود را به من معرفی نمود، و از ورود من به این صفحه ابراز مسرت کرد. پس از صرف چای و شیرینی و کشیدن سیگار موقعی که دید خیال حرکت دارم پرسید:

«در مورد خزعل چه نظر و خیالی دارید؟.

سپس با بیان ساده و ملایمی گفت:

خزعل خبط کرده و تمام راه را به اشتباه رفته، و اگرچه قابل هرگونه سیاست و مجازات است، اما آیا ممکن است که از تقصیرش صرف نظر کرده او را ببخشید؟»».

«جواب دادم:

همان موقع که در دیلم تلگراف تسلیم او رسید، و چنان که امر داده بودم، عملاً به انقیاد و اطاعت خود رفتار کرد، او را عفو نمودم و در قول خود ثابتم. من راضی به ریختن خون احدی نیستم ولو صاحب خون، شخصی مثل خزعل باشد. می خواستم ثابت کنم که رعیت ایران است و باید مطیع باشد. همین قدر که فهمید و دانست که این عقیده، اسباب سعادت اوست، دیگر نظری ندارم. برای من لذیذتر است که او را از پای دار خلاص کنم، تا امر به بالا کشیدن بدهم.

بعد از این گفت و گو بیرون آمدم» (ص ۱۵۱-۱۵۲).

بازدید از شهرهای خوزستان

سردار سپه پس از تمشیت امور اهواز به دیدن شهرهای مهم خوزستان می پردازد و نخست به شوشتر می رود تا قلعهٔ سلاسل را ببیند که سیصد تن از نظامیان سه ماه در آن جا محصور بوده اند. گزارش دکتر سید احمدخان را که خود جزء محصورین بوده است می شنود که عین آن گزارش را در کتاب نقل کرده است. آن گاه سردار سپه می گوید:

«هرچند کیفیت این محاصره و مقاومت پهلوانانه را به اجمال شنیده بودم، لیکن اصغای آن از زبان شخصی که خود شاهد تمام وقایع بلکه عامل عمدهٔ این قضیه بود، هیجان و تأثیری فوق العاده در من ایجاد کرد. گویی خودم در تمام این مصائب با آن عده شریک بوده ام. پس دکتر را نوازش کردم و از این ابراز وطن پرستی و مردانگی تمجید گفتم و به طریق ذیل نظامیان را مخاطب ساختم:

«من و ایرانیت از شما خشنود هستیم شما مقدمةالجیش قوای ایران بودید در مرکز اشرار. شما نمونهٔ قدرت ایران بودید در میان دسایس و تجهیزات دشمن. سپاه تمام بی آذوقه، بی مونیسیون و بی مخارج با اشرار مقاومت کردید. قلعهٔ سلاسل بعد از زمان ساسانیان چنین سکنه و مستحفظین باشرافتی در خود ندیده بود....».

و نیز ابلاغیه ای خطاب به اهالی شوشتر صادر می نماید (ص ۱۵۶-۱۶۵).

تعیین حاکم نظامی خوزستان

سردار سپه می نویسد پس از آن که غائلهٔ شیخ محمره به پایان رسید، لازم دانستم هر چه زودتر ترتیبی در امور این منطقه بدهم و

«مأمور جدی و عاقلی بگمارم... پس سرتیپ فضل الله خان رئیس اولین اردوی اعزامی را که در شکست دادن هواداران خزعل و گرفتن مواقع مهمهٔ آنان ابراز کمال رشادت و فداکاری کرده بود، خواستم.. حکومت نظامی خوزستان را به طور قطع به وی مفوض نمودم. این تیری بود به چشم خزعل». زیرا خزعل پسرش را نامزد حکمرانی اهواز کرده بود. «به فرماندهان قشون نیز امر کردم که در مورد این ایالت دستور سرتیپ فضل الله خان را بپذیرند و اطاعت کنند...» (ص ۲۰٤).

زیارت عتبات

سردار سپه آن گاه از خوزستان قصد بصره می کند. «کشتی خزعل با زینت و آرایش کامل به حرکت آمد. شیخ نیز تا بصره مشایعت کرد...». از بصره برای زیارت به کربلا و نجف و سامره و کاظمین می رود. و در شب ٦ جدی [دی] از طریق خانقین به ایران باز می گردد (ص ۲۱۵–۲۳۱).

تقدیر از قشون

بعد از ورود به منزل در تهران حکم ذیل را خطاب به صاحبمنصبان صادر می کند:

«به یمن تائیدات حضرت باری تعالی، با ارادهٔ تزلزل ناپذیری که برای عظمت مملکت و مرکزیت دولت، از اولین روز، مرکوز ذهن من است، در این موقع که قدرت و سلطهٔ دولت را در صفحات جنوب مستقر و به مرکز مراجعت نمودم، لازم می دانم مراتب رضایت تام و خرسندی خاطر خود را از فداکاری و صمیمیت مافوق انتظاری که از طرف صاحبمنصبان و افراد قشون ابراز گردیده اظهار، و پایداری و استقامت آنان را در انجام خدمات مهم دیگری که در راه ابّهت و استقلال وطن مقدس به عهده گرفته اند خواستارشوم. وزیر جنگ و فرمانده کل قوا، سردار سپه رضا تهران مورخهٔ ۱۱ جدی [دی] ۱۳۰۲» (ص ۲۳۸).

کتاب با اشاره ای به فتنهٔ ترکمنها، مراجعهٔ سردار سپه رئیس الوزراء به مجلس شورای ملی، اعتراض به رویهٔ احمد شاه، سلب فرماندهی کل قوا از شاه و دادن «فرماندهی کل قوا با اختیارات تامه» به سردار سپه از طرف مجلس شورای ملی، و سرانجام توقیف شیخ خزعل و اعزام او به تهران بدین شرح به پایان می رسد:

سردار سپه می نویسد:

«پس ازورود به تهران و فراغت ازکار خوزستان، نغمهٔ دیگری آغازشد. فراکسیون اقلیت بدون هیچ شرم و خجلتی بنا بر دستور محرمانهٔ شاه، تبلیغات شدیدی در میان تراکمه کرده و آنها را برعلیه دولت برانگیختند. ناگاه راه خراسان مغشوش شد، و عدهٔ کثیری زوار گرفتار اشرار ترکمن گردیدند، که دارایی آنها را به غارت

برده و سپس به دهات و قصبات اطراف راه دست درازی کردند. راه مشهد مسدود شد و پُستهای نظامی مورد هجوم و حمله قرار گرفتند...» (ص ۲۴۱).

«چون دیدم که رویهٔ مسالمت در هرحال اسباب تشجیع مخالفین مملکت است... چارهٔ منحصر خود را در این دیدم که به مجلس شورای ملی مراجعه نموده شمّه ای از حقایق را به اطلاع نمایندگان برسانم... به تمام وکلا خاطرنشان نمودم که با روّیهٔ حاضر شاه، در اختلاف ایران و برهم زدن آسایش ملت، ادامهٔ خدمات ملی دیگر ازمن بر نمی آید. هنوز از کار خوزستان فراغت نیافته مرا به تراکمه مشغول می کنند. با وجود این اوضاع و رویّه ای که شاه و ولیعهد پیش گرفته اند طریق دیگر باید پیمود و چارهٔ دیگر باید کرد. مجلس هم که به کُنه حقایق پی برده بود، مرا تصدیق کرد و فرماندهی کل قوا با اختیارات تامه را که از خصایص شاه بود، از او سلب کرده و به نام انتظامات مملکت به من واگذاشت...» (ص ۲۴۸).

از سوی دیگر چون «می دانستم که خزعل نیز تا وقتی که در خوزستان است، آرامش قطعی در آن جا برقرار نخواهد گشت و نمی خواستم مقدار مهمی از قوای دولت را در خوزستان متمرکز نگاهداشته باشم، چاره جز این ندیدم که وسایل حرکت او را به تهران فراهم آورم... حاکم نظامی خوزستان را مأمور دستگیری او کردم. سرتیپ فضل الله خان حاکم خوزستان ماهرانه این مأموریت را انجام داد...». وی، شیخ را در کشتی اش توقیف کرد.

«شیخ را همان وقت حرکت داده، از محمره به دزفول بردند و بدون معطلی از راه لرستان به مرکز اعزام داشتند.... خزعل هم فعلاً در شمیران در هوای لطیف و آب گوارای دامنهٔ البرز به یاد ایام حکمرانی خود در خوزستان روزگار می گذراند و تحت نظر است...» (ص ۲۴۸ - ۲۴۹).

اسناد مهم

سردار سپه در سفرنامهٔ خوزستان، اسناد مهمی از دخالت انگلیس ها در لرستان و خوزستان و همکاری خوانین بختیاری و خزعل با آن دولت را در زیر عنوان «اسناد مهم» بدین شرح نقل کرده است:

«شب ۲۴ قوس دوسیهٔ مهمی، مشتمل بر چند سند مختلف، از طرف یک نفر از علاقه مندان به وطن برای من فرستاده شد. در حقیقت با سوابقی که داشتم این اسناد چیز تازه ای بر اطلاعات من نیفزود... لیکن دیدن خطوط و امضاهایی که حقیقةً و عمداً برای خرابی ایران و تزلزل افکندن به اساس قدرت مملکت و تجزیهٔ ایالات و برانگیختن عشایر آن بر کاغذ رسم شده، مرا مبهوت و بار دیگر ثابت کرد که «شنیدن مانند دیدن نیست...».

«بهتر این است که عین اسناد را که با امضای نمایندگان رسمی و خوانین بختیاری و شیخ خزعل در دست است درج نمایم و ترجمهٔ تحت اللفظی آنها را اضافه کنم. تا ثابت شود که چه دسایس در کار بوده و من در این سفر با چه عوائقی مقابله کردم. و از آن طرف چند نفر خائن و دربار قجر چگونه فداکاریهای مرا

به عکس جلوه دادند و در تهران چه شایعه های بی مغزی منتشر ساختند» (ص ۱۷۲–۱۷٤).

یازده سند در صفحات ۱۷۵ – ۲۰۱ سفرنامهٔ خوزستان چاپ شده و همه مربوط است به دخالت مأموران سیاسی انگلیس، از وزیر مختار تا قونسول های آن کشور در شهرهای مختلف ایران، و ارتباط آنها با خوانین بختیاری و شیخ خزعل و کوشش انگلیس برای حفظ استقلال شیخ خزعل و جلوگیری از ورود سردارسپه و قشون ایران به خوزستان.

یکی از این اسناد، یعنی «تلگراف رمز نمرهٔ (۲۹/۱۲٦) مورخهٔ ۱٤ می ۱۹۲۳، خیلی محرمانه، از طرف کاپیتان پیل قونسول انگلیس را در اهواز به سرپرسی لرن وزیر مختار آن کشور در تهران ۲۹ و ناکس در بوشهر.۱۲٦» در این جا نقل می کنم.

«تلگراف رمز نمرهٔ ۲۹/۱۲٦ مورخهٔ ۱٤ می ۱۹۲۳

خیلی محرمانه

از طرف کاپیتان پیل – اهواز

به سر پرسی لرن در تهران ۲۹ و ناکس در بوشهر ۱۲٦

خواهشمندم به تلگراف نمرهٔ ۲۵ خودتان رجوع کنید.

به عقیدهٔ من وارد نمودن قشون منوط به وقت و فرصت خواهد بود، و اطمینانات وزیر جنگ که در آخرین قسمت تلگراف خود به آن اشاره فرموده اید، با اساس و قابل تصدیق است. نقشه های وزیر جنگ در نهایت خوبی طرح شده و در عین حال هیچ موجب و بهانهٔ رضایت بخشی در مداخلهٔ ما برای کمک به خوانین بختیاری به دست نمی دهد. همچنین من گمان نمی کنم خوانین مزبور مستحق و شایستهٔ بیش از این محبت باشند. امروز من قوای بختیاری را از اثر سه پیشامد ذیل درهم شکسته و ضعیف می بینم:

۱– وضعیت حاضرهٔ آنها به مناسبت گروههایی که در تهران دارند.

۲– مواقع مستحکمه که قوای دولت در چهار محال اشغال نموده است.

۳– اختلاف و تباعد نظر عشایر چهارلنگ و کهکیلویه.

در صورتی هم که خوانین غرامت مطلوبه را بپردازند به هیچ وجه قابل قبول نیست که قشون از چهار محال عودت نماید، زیرا که قشون همه قسم حقی برای توقف در این نواحی دارد. پس، خوانین بایستی از دو کار یکی را اختیار کنند، یا به دولت ایران تسلیم شوند یا فاشافاش طغیان نمایند. در صورت اول، قشون ایران عاقبت وارد معادن نفت خواهد شد و گمان نمی کنم بدتر از این موقعیتی برای کمپانی باشد. در صورت اجرای شق ثانی، به اعتقاد من نظر به علل فوق خوانین مغلوب خواهند گردید. عاقبت الامر خود آنها حاضر می شوند که خسارات عمده به معادن نفت وارد آوردند تا ما را مجبور به مداخلهٔ علنی و جدی نمایند.

چون فقط از طرف طوایف بختیاری ممکن است خساراتی به اراضی نفتخیز وارد آید، من پیشنهاد می کنم که در ابتدای ظهور مقدمات اغتشاش، یک دسته از قشون ما وارد میادین نفت شود. این دسته قشون

دارایی کمپانی را حفظ می نماید و حضور آنها را می توان هم برای مساعدت بختیاریها و هم برای امداد قشون ایران، به حساب آورد.

این عده را می توان به منزلهٔ یک قوهٔ میانجی قرار داد که از طرف دولت فخیمهٔ بریتانیا شیخ محمره را در مقابل دولت ایران صیانت نماید. اگر بهانه برای اعزام قشون به دست نیاید، و سپاهیان دولت ایران برای اشغال اراضی و قلمرو شیخ ابراز عزم راسخ نمایند آن وقت ما بایستی شورشی در میانهٔ هواداران خزعل تولید کنیم تا از طغیان آنها خطراتی برای لوله های نفت پیش بینی بشود، سپس با پیاده کردن قشونی در اهواز، نقشهٔ وزیر جنگ را باطل نموده و بر او سبقت بجوییم».

به تهران تحت نمرهٔ ۲۹

سواد به بوشهر تحت نمرهٔ ۱۲٦

قونسولگری خوزستان در اهواز

مورخهٔ ۱٤ می ۱۹۲۳ - نمرهٔ ۵۱-۸/۲۲

سواد تلگراف فوق با کمال احترام تقدیم اشخاص ذیل می شود:

۱- منشی کمیسر عالی بریتانیا در عراق - بغداد.

۲- نایب قنسول دولت فخیمه در:

- محمره.

- بصره.

۳- صاحبمنصب سرویس اطلاعاتی.

امضاء: تی. جی. پی. پیل

قونسول دولت فخیمهٔ بریتانیا در خوزستان* مقیم اهواز» (ص ۱۸۳-۱۸۵).

اقدامات ولیعهد و احمد شاه علیه سردار سپه

در سفرنامهٔ خوزستان، متن پنج تلگراف نیز ازمحمد حسن میرزا ولیعهد به احمد شاه و یک تلگراف از شاه به وی چاپ شده است که در آنها از جمله این موضوعها مورد بحث قرار گرفته است: شاه به دولتهای فرانسه و انگلیس بگوید کشته شدن قونسول امریکا درتهران (واقعهٔ سقاخانه) به دستور صاحبمنصبان قشون بوده است نه تودهٔ مردم. برای آن که ولیعهد و طرفدارانش درتهران بتوانند علیه سردار سپه موفق شوند، شاه باید هر چه بیشتر

* توضیح آن که درمتن انگلیسی این تلگراف رمز به جای خوزستان، لفظ "Arabistan" نوشته شده است. نگارندهٔ این سطور نمی داند به چه علت مترجم به جای کلمهٔ «عربستان»، لفظ «خوزستان» را قرار داده است.

پول بفرستد. شاه باید سر پرسی لرن وزیر مختار انگلیس را به سوی خود و مخالفان سردار سپه جلب کند. مدرس و اقلیت مجلس پنجم به وعده های خود عمل می کنند. شاه باید موافقت دولت فرانسه را برای تحصن احتمالی اقلیت مجلس در سفارت فرانسه در تهران جلب کند. مبلغی به توسط مدرس به اشخاص توقیف شده در ماجرای قتل قونسول امریکا پرداخت شده که هنوز آن مبلغ به وی مسترد نگردیده است، و نیزدر آخرین تلگراف به تماس با شیخ خزعل اشاره گردیده است:

و اینک متن تلگرافها:

تلگراف ولیعهد به شاه:

«به تاریخ ۱٦ اسد (۱۷ اوت)

از تهران به اویان هتل رویال

به شاه ایران

حتماً به دولت فرانسه بگویید و همچنین در لندن، که قونسول امریکا را سربازها به دستور صاحبمنصبها کشتند و نه تودهٔ ملت تهران، شما خودتان می دانید که محرک واقعه کیست... اوضاع روز به روز سخت تر می شود. از یک طرف ترس حکومت نظامی، تبعید و توقیف، و از طرف دیگر، دادن پول و اقداماتی که در بازار و بین علما به عمل می آید، زمینه را برای دشمن خیلی مساعد می کند.... به طوری که عرض شده بود، شما فوراً توسط تلگراف اولاً سی هزار تومان، و بعد بیست هزار تومان دیگر برات نمایید. بی پول، اقداماتمان در مقابل وسایلی که در دست دشمن است، هیچ فایده ندارد. نصرت الدوله، عجالةً به دوستانمان یک مبلغ مختصری داده است... اما لازم است شما آن جا خارجیها را، و مخصوصاً امریکاییها و انگلیسیها را، متقاعد بکنید که تمام این قضیه، نتیجهٔ تحریک است از طرف همین شخص... نتیجهٔ مذاکرات مفصل اخیر با نصرت الدوله و آدم آن وزیر سابق این است که اگر من و مدرس پولی دریافت نکنیم، زمینه برای ماها بدتر خواهد بود، از آنچه در ماه حمل بوده. به طوری که عرض شد مبلغ مختصر فایده ندارد مبلغ کثیر بفرستید. به عقیدهٔ مدرس، آخرین وسیله برای ماها تحصن در شاهزاده عبدالعظیم است. پول خیلی لازم است... مطابق نصایح تمام دوستان اینجایی ما، باید زودتر صالح را به انگلستان بفرستید که آن جا لرن را به طرف خود جلب بکند، بر طبق قراری که ما بین ما، سابق گذاشته شد، هرچه بخواهند وعده بدهید. بعد تمام آن را به موقع اجرا می گذاریم. در هر صورت روابط با او را محکم بکنید، برای این که از لندن به این جا اشاره ای داده شود، و آن اشاره متضمن آن خواهد بود، که بتوانیم به کلی، کار آن شخص را تمام بکنیم... محمد حسن ولیعهد» (ص ۲۴۲-۲۴۳).

جواب

«از اویان به تهران

به تاریخ ٤ سنبله ۲۷ اوت

عملیات شما را می پسندم. در روزنامه ها خواندم، امریکا در نظر دارد که روابط با دولت ایران را قطع نماید.

از این فقره استفاده بکنید و یک نفر را پیش سفیر امریک بفرستید و به او بگویید: که اگر در دولت و در قشون ترتیب دیگری بود، چنین قضیه ای هیچ رخ نمی داد. خودشان می دانند چه باید کرد.

اخیراً مستقیماً با انگلیسیها مذاکره کردم. تصور نمی کنم که الان از طرف آنها کمک زیادی نسبت به ما بر ضد آن طرف داده شود. با این همه باز به مذاکرات ادامه خواهم داد.

مذاکرات مستقیم با امریکاییها را در این جا، اگر چه خیلی مهم می دانم، باز مشکل است، حکماً راجع به این مسأله با سفارت در تهران مذاکره بکنید... یک مبلغ اعانه می فرستم کار بکنید امضاء: غلام» (ص ٢٤٤-٢٤٥).

از تهران به اویان

« به شاه ایران

۲۸ اوت ٦ سنبله

نمرهٔ ٩٢٤

الحمدالله کسالت من رفع شده است. مطابق خط مشی که در زد و خورد با رضاخان اتخاذ شده است، یک نفر را پیش سفیر امریکا فرستادم، و نظر به منافع عمومی و صلاح عمومی خواهش کردم که پافشاری بکند و به محرک تمکین نکند. امر کردم که به همراهی شارژدافر انگلیسی در تقاضاهای تحمل ناپذیر اصراری بشود، و مخصوصاً قشون را که برای همه کس تهدید است، متهم بکنند. سفیر آمریک جواب را به تأخیر می اندازد ولی شارژدافر اطلاع می دهد که جواب دولت آمریک همیشه ملیّن است و صحبت قطع روابط هیچ در میان نیست و بر ضد این که قطع روابط بشود، مخصوصاً این که سفیر ملعون کار می کند.

مدرّس وعده های خود را اجرا می کند، و بر ضد حکومت نظامی شروع کرد کار بکند و از دولت راجع به حکومت نظامی و مطالب دیگر استیضاحی کرد. مدیران روزنامه های اقلیت پرتِست خود را شروع کردند و در مجلس متحصن شدند. دوستانمان نصیحت می کنند که اقلیت در صورت عدم پیشرفت کار استیضاح، از آنها پیروی بکنند و در یکی از سفارتخانه ها متحصن شوند.

اعلیحضرت مخفیانه و فوراً باید اقداماتی به عمل بیاورید که سفارت فرانسه، در صورت لزوم، آنها را قبول نماید و بدون این اقدام، سفیر فرانسه مثل این است که پیروی نماید از روس ها.

سعی بکنید به سفارت دستورات لازمه داده شود. برای مخارج این جا پولی به دست می آوریم برای این که بتوانیم در سفارت سفرهٔ سبز را بگستریم این کار باید به کلی مخفی باشد محمد حسن» (ص ٢٤٥).

از تهران به پاریس

«تاریخ ۸ سپتامبر ١٦ سنبله

مارْستیک به شاه ایران

علت عدم فعالیت نه این است که من و دوستانمان هیچ کار نمی کنیم. بر عکس قبل از رفتن او [رضاخان] به (بم) اطلاعی داده شد، که مقصود او انجام نگیرد. ولی اگر کارها طوری ست که من عرض کردم، ما تقصیر نداریم زیرا که وسایل برای جلب مردم نداریم. در صورتی که دشمن پولهای هنگفتی خرج می کند، به این جهت نصایح ما نتیجه نمی دهد، و کار به جایی رسیده است که حتی طرفداران سابق مدرّس، که دشمن آنها را در نتیجهٔ نرسیدن پول به مدرّس به طرف خود جلب کرده است، در موقع حرکت دشمن از مجلس، زنده باد می گفتند و نمایش محبت آمیزی نسبت به او دادند، و مدرس و حایری زاده و کازرونی را در خیابان کتک زدند.... حالیه رضاخان برای سان دیدن راهزنان خود به (بم) حرکت کرده و دوستان می گویند که اگر وسایلی در دست بود، حالا بهترین موقعی بود برای تمام کردن آن شخص... حتی مبلغ پنج هزار تومان که اعلیحضرت حواله فرمود ید، و مطابق قراردادی که ما بین ما بود به توسط مدرّس به اشخاص توقیف شده (از بابت قتل قونسول) پرداخته شد، که آن مبلغ باید به مدرس مسترد شود، اما تا حالا به او استرداد نشده و فقط به این جهت من نمی توانم حکم اعلیحضرت را در مساعدت به همه، مخصوصاً به خانوادهٔ آن اشخاص که علناً بر ضد دشمن ما کار می کنند، اجرا نمایم. عقیدهٔ من همین است که باید به خانوادهٔ اشخاص توقیف شده و تبعید شده مساعدتهای زیادی بشود.... محمد حسن» (ص ٢٤٦).

از تهران به پاریس

«به شاه ایران

به تاریخ ۲۰ اکتبر ۲۸ میزان

نمرهٔ ٦

دستخط مقدس دریافت شد. دستورات اعلیحضرت مجرا گردید. دادن جواب به شیخ خیلی مشکل است. بهتر است قدری خاموش باشیم. اما برای این که او مأیوس نشود لازم است فوراً به وسیلهٔ حاجی مشیر یا شخص دیگر من غیر مستقیم او را امیدوار ساخت، و او را با اظهار مهربانی اعلیحضرت قوی ساخت. راجع به سالار الدوله، شما چیزی نفرمودید. اما آنچه راجع است به ظهیرالاسلام باید به او چیزی از آن عشری که امیر (یک کلمه کشف نشده) جمع کرده داده شود، والا اشکالاتی متصور خواهد بود (گربه موشها را برای عبادت نمی گیرد بلکه برای شکم خودش است).

آنچه راجع است به مرتضی قلی خان خیلی لازم است. دوستان خیلی اصرار می کنند عباس میرزای مدیر روزنامهٔ سیاست (یک کلمه کشف نشده) و قانون که که خیلی خوب کار می کرد و زود زود، نه بدون گرفتن

نتیجه، پیش آن شخص، که شما بدان اشاره نمودید، می آمد و از او اطلاعات خوب و کاملی راجع به رفتار دشمن می گرفت، به اروپا حرکت کرده است. در موقع پذیرایی از او نهایت مهربانی را نسبت به او مبذول فرمایید. از مبلغ هزار تومان، بابت پنج هزارتومان که بصیرالدوله داده است، پانصد تومان به او داده شده است. مبالغ فرستاده شده خیلی کم است. انجام مقاصد، مبالغ زیادتری لازم دارد، و اگر چشمه خشک شد، آن وقت از پیشرفتی که تأمین شده است باید صرف نظر کرد. برای این گونه اشخاص پول همه چیز است و من نمی توانم آنها را وادار کنم به فداکاری بدون این که به آنها هزار تومانی ندهم محمد حسن» (ص ۲۴۷).

*

با خواندن مطالبی که از نظرتان گذشت دربارهٔ سردار سپه در نجات خوزستان چه قضاوتی می کنید؟ آیا او آن چنان که از شهریور ۱۳۲۰ به بعد گفته اند و نوشته اند، چشم بسته فرمانبردار انگلیسیها بوده است و هر کاری که کرده در اجرای منویات آنان بوده است؟ آیا از جمله در غائلهٔ خوزستان، ملاقاتهای پی در پی مأموران سیاسی دولت انگلیس با او از تهران تا اهواز و تسلیم یادداشتهای شدید اللحن به ایران که برخی از آنها را در صفحات پیش نقل کردیم، همه صحنه سازی بوده است و انگلیس مایل بوده است به دست رضاخان بساط شیخ محمره برچیده شود؟ مگر نه این است که گفته بودند وی راه آهن جنوب به شمال ایران را به دستور انگلیسیها و برخلاف منافع ایران - که مسیر غرب به شرق است - احداث کرده، که با چاپ چند سند از اسناد آزاد شدهٔ انگلیس، در ایران شناسی (سال ۱۴، شمارهٔ ۳، پائیز ۱۳۸۱)، معلوم گردید سر پرسی لرن وزیر مختار آن دولت در دورهٔ رئیس الوزرایی سردار سپه و نیز آغاز سلطنت رضا شاه می کوشیده است که راه آهن ایران از غرب (خانقین) آغاز شود و به سرحد هندوستان (مستعمرهٔ انگلیس) برسد. ولی رضاشاه علی رغم کوشش آنان به احداث راه آهن جنوب به شمال دست زد. در اسناد وزارت خارجهٔ انگلیس که آزاد شده است دربارهٔ کوشش بی ثمر اولیای آن دولت در حفظ شیخ خزعل به عنوان فرمانروای مستقل محمره مطالب دست اول دیگری نیز موجود است که علاقه مندان می توانند به آنها مراجعه نمایند. همان طوری که با مراجعه به بایگانی وزارت امور خارجهٔ ایران نیز می توانند، ازجمله یادداشتهای دوگانهٔ انگلستان را به دولت ایران از نظر بگذرانند.

اگر سردارسپه رئیس الوزراء، علی رغم دولت انگلیس و سلطان احمد شاه و اقلیت مجلس پنجم، بساط خودمختاری شیخ خزعل را برنچیده بود، امروز در کنار شیخ کویت، شیخ قطر، شیخ بحرین، و شیوخ امارات متحدهٔ عربی، شیخ محمرهٔ مستقلی وجود داشت با نماینده ای در سازمان ملل متحد.

تاریخ معاصر ایران را افراد بی غرض، براساس اسناد و مدارک معتبر باید بازنویسی کنند تا لااقل حقایق امور برای نسلهای بعد روشن گردد، نه آن چنان که بیش از نیم قرن است برخی از هموطنان ما بی آن که به اسناد دست اول مراجعه کنند، به تکرار مطالبی می پردازند که دیگران گفته اند و نوشته اند.

به علاوه اگر رضاخان سردار سپه در دوران رئیس الوزرایی خود به حکومت شیخ محمره در منطقهٔ نفتخیز خوزستان پایان نداده بود، آیا هرگز این فرصت تاریخی پیش می آمد که دکتر محمد مصدق قانون ملی شدن صنعت نفت را به پشتیبانی ملت ایران در مجلس شانزدهم به تصویب برساند؟

یادداشتها:

۱- مصطفی فاتح، پنجاه سال نفت ایران، انتشارات پیام، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۸، ص ۲٦۱.

۲- همان کتاب، همان صفحه.

۳- سفرنامهٔ خوزستان، «اقتباس از کتاب سری»، صفحهٔ ۱۹۰، سند ۱۹۱٦، «کی هست کی؟» «متنفذین در ایران».

٤- مصدق، دکتر محمد، خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق؛ با مقدمهٔ دکتر غلامحسین مصدق، به کوشش ایرج افشار، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱٤۰.

٥- همان کتاب، ص ۱٤۳-۱٤٤.

٦- بهبودی، سلیمان، رضاشاه، خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی ایزدی، به کوشش غلامحسین میرزاصالح، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱٥٥.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی